

## روایت و فراروایت تاریخی در اندیشه

### جلال‌الدین میرزا قاجار

حسین آبدیان

دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

#### چکیده

دوره ناصرالدین‌شاه قاجار، یکی از ادوار مهم تاریخ جدید ایران است. در این دوره، تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بسیاری رخ داد که در شکل‌گیری حوادث بعدی بسیار تأثیرگذار بود. یکی از مهم‌ترین تحولات فکری و فرهنگی این زمان، به زایش شیوه و اسلوب خاصی در تاریخ‌نگاری مربوط است که خود متأثر است از به‌کارگیری سبک نوینی از ادبیات فارسی که به سره‌نویسی مشهور است.

در این مقاله تلاش می‌شود مبانی و منابع اندیشه‌های باستان‌گرایی در تاریخ‌نویسی ایران و نیز جنبش سره‌نویسی با تکیه بر دیدگاه‌های شاهزاده جلال‌الدین میرزا قاجار بررسی و منابع فکری او نقد و ارزیابی شود.

#### مقدمه

هر روایت تاریخی<sup>۱</sup> با یک فراروایت تاریخی<sup>۲</sup> همراه است. تاریخ<sup>۳</sup> همان است که در عرصه‌های گوناگون حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی یک قوم بروز

- 
1. Historical narration
  2. Historical metanarration
  3. history

فرهنگ، ۶۸؛ زمستان ۸۷؛ صص ۴۰-۱

## ۲ فرهنگ، ویژه تاریخ

و ظهور پیدا می کند؛ اما فراتاریخ<sup>۱</sup>، ذهنیتی<sup>۲</sup> است که در اسلوب و یا نحوه استنباط فکر تاریخی به شکلی ناخودآگاه حضور دارد و هیچ مورخی – البته به مفهوم دقیق کلمه – به هنگام نگارش یا بیان تاریخ خود، از آن گریزی ندارد و این ناخودآگاه را برون می افکند. روایت تاریخی، بیانی است منطقی و سازمان یافته از رویدادها و تحولاتی که متعاقب هم صورت می گیرند (تامپسون<sup>۳</sup>، ۲۰۰۴: ۱۳۲)؛ اما فراروایت با نوع کلماتی که مورخ یا نویسنده روایت به کار می برد، در پیوندی تنگاتنگ قرار دارد. کلمات، برون فکنی<sup>۴</sup> ذهنیت مورخ یا نویسنده است از حادثه ای خاص؛ پس کلمه با ذهن، رابطه ای پیشینی<sup>۵</sup> دارد، حتی قبل از اینکه کلمه به زبان آید و یا به رشته تحریر کشیده شود. کلیه تبیین های تاریخی، در چهارچوب کلمات صورت می گیرند؛ پس کلیه آنها روایتی بالذات ادبی اند و به فن بلاغت بستگی دارند (وایت<sup>۶</sup>، ۱۹۷۳: ix). در این راستا، مجاز<sup>۷</sup> و استعاره و تشبیه<sup>۸</sup> نقشی غیرقابل انکار در ذهنیت مورخ برعهده دارند. هر انسانی برای بیان منظور خویش از کلمات استفاده می کند؛ اما کلمات تبار و نسب نامه<sup>۹</sup>، و البته معانی و مفاهیم دارند. انسان ها معمولاً بدون در نظر داشتن مفاهیم کلمات و یا بی اعتنا به آنها با یکدیگر محاوره<sup>۱۰</sup> می کنند؛ پس هر انسانی در چنبره کلماتی که برای مقصود خود به کار می برد، گرفتار است، و به شکلی ناخودآگاه در بند آن اسیر. شاید واژه سوء تفاهم<sup>۱۱</sup> از آن روی ابداع شده است که کلمات اغلب مانع مفاهمه<sup>۱۲</sup> اند و در بسیاری موارد باعث بدفهمی؛ در نتیجه، ارتباط

1. metahistory
2. imagination
3. Thompson, Willie
4. projection
5. a' priori
6. White, Hyden
7. metonymy
8. Metaphor
9. genealogy
10. dialogue
11. misunderstanding
12. understanding

روایت و فراروایت تاریخی در اندیشه جلال‌الدین میرزا قاجار ۳

بین‌الاذهانی<sup>۱</sup> نادر است و بسیار دشوار. مبحث سره‌نویسی در تاریخ‌نگاری دوره قاجار در زمره مواردی است که بحث کلمات و ضرورت شناخت تبار تاریخی آنها را نشان می‌دهد. این موضوع همچنین اهمیت بحث مفاهیم و دشواری‌های ارتباط بین‌الاذهانی و در نتیجه مفاهمه را بیش از پیش به‌نمایش می‌گذارد؛ از آن بالاتر، میزان حقیقت‌نمایی تاریخ‌نگاری مبتنی بر این سبک ذهن خواننده را به خویش مشغول می‌دارد.

در مقاله حاضر، بحث سره‌نویسی و منابع فکری نخستین مورخ ایرانی که قائل به این سبک بود، یعنی جلال‌الدین میرزا قاجار، داوری و ارزش حقیقت‌نمایی کتاب او به نقد گذاشته می‌شود.

#### ۱. مختصری از زندگی جلال‌الدین میرزا قاجار

دوره فتح‌علی شاه قاجار نه تنها از حیث سیاسی، اهمیتی زاید‌الوصف دارد، بلکه از جهات اقتصادی، فکری، مذهبی و فرهنگی هم تأثیری به‌سزا در تقدیر آتی ایران ایفا کرد. فرزندان عدیده شاه – که تعداد آنها به ده‌ها تن بالغ میشد – اغلب نامی در تاریخ معاصر ایران باقی نگذاشته‌اند؛ اما از میان آنان، بدون تردید عباس میرزا قاجار، سرآمد بود. در کنار او، می‌توان به محمدعلی دولتشاه – حاکم مقتدر کرمانشاه – اشاره کرد که با عباس میرزا رقابت داشت و رقابت‌های او با ولیعهد قانونی کشور، نقشی مؤثر در شکست‌های ایران در جنگ روسیه علیه کشور ایفا کرد. بعد از دوره فتح‌علی شاه می‌توان از شاهزادگانی نام برد که به نحوی از انحا دلبسته فرهنگ و ادب بودند: طهماسب میرزا مؤیدالدوله در فقه و اصول شیعه دستی داشت؛ علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، رئیس دارالترجمه دوره ناصری به‌شمار می‌آمد و با علوم جدید هم آشنایی داشت؛ فرهاد میرزا معتمدالدوله، هم نویسنده‌گی می‌دانست و هم در زبان و

---

1. intersubjection

ادبیات عربی چیره دست بود؛ شیخ‌الرئیس قاجار به نحله‌های مخالف حکومت خودکامه قاجار، از جمله اتحاد اسلام، دلبستگی داشت؛ شاهزاده محمدطاهر میرزا مترجمی چیره دست بود که کتاب مشهور سه تفنگدار الکساندر دوما را ترجمه کرد و فرزند او یحیی میرزا در سلک مشروطه خواهان بود و جان خود را بر سر این راه گذاشت و از همه بالاتر، فرزندش سلیمان میرزا در زمره رجال میرز و شناخته شده سیاسی ایران معاصر به شمار می‌رفت. بر این فهرست می‌توان اسامی کمابیش مهم دیگری هم افزود؛ لیکن با همین مختصر می‌توان دریافت که برخلاف روایات مشهور تاریخ‌نگاری، شاهزادگان و دربار قاجار نه همه اهل فسق و فجور بودند و نه نمادی از ناآگاهی؛ برعکس، برخی از شاهزادگان دوره قاجار نقشی اساسی در تحولات اجتماعی و سیاسی کشور داشتند.

یکی از این افراد، شاهزاده جلال‌الدین میرزا - فرزند فتحعلیشاه قاجار - بود. درست در زمانی که روحانیان ده‌ها سال بعد از فروپاشی حکومت صفوی موقعیت سابق را تا اندازه‌ای به دست آورده بودند و درست در سال‌هایی که رهبران روحانی نقشی غیرقابل انکار در تحولات فکری و سیاسی ایران برعهده گرفته بودند، نخستین نغمه‌های مخالفت نظری علیه آنان ساز شد و برای اولین بار در تاریخ جدید کشور، گروهی شکل گرفتند که گفتاری خلاف گفتار<sup>۱</sup> رایج جامعه که تقریباً به‌طور کلی شرعی بود، سامان دادند. جلال‌الدین میرزا قاجار نخستین شاهزاده ایرانی عصر قاجار بود که به‌شکلی مدون و منسجم، سامان فکری رایج را مستقیم و غیرمستقیم نقد کرد و اندیشه‌هایش در تقدیر<sup>۲</sup> تحولات فکری آتی ایران بسیار تأثیرگذار بود. شاید بتوان جلال‌الدین میرزا را بنیانگذار عملی اندیشه باستان‌گرایی<sup>۳</sup> در ایران دوران جدید و معاصر به‌شمار آورد؛ گرچه - همان‌طور که در این مقاله توضیح داده خواهد شد -

---

1. discourse  
2. predestination  
3. archaism

روایت و فراروایت تاریخی در اندیشه جلال‌الدین میرزا قاجار ۵

بی‌تردید، بنیانگذاران نظری این طرز تفکر کسانی دیگر بودند که بر نویسندگانی چون این شاهزاده جوان تأثیری عمیق برجای نهادند.

فتحعلی‌شاه قاجار به روایت لسان‌الملک سپهر، دو‌یست‌وشصت فرزند داشت؛ که وقتی از دنیا رفت، یکصدوپنجاه‌ونه تن از آنان زنده بودند (سپهر، ۱۳۸۵ق: ۱۴۰).<sup>(۱)</sup> جلال‌الدین، پنجاه‌وپنجمین (هدایت، ۱۳۳۹: ۱۰۲) فرزند فتحعلی‌شاه قاجار بود. او به‌سال ۱۲۴۲ قمری، مصادف با اوایل نیمه دوم دهه بیست سده نوزدهم میلادی، یعنی سالهای ۱۸۲۷-۱۸۲۶، در شهر تهران به دنیا آمد. مادرش، همای‌خانم نام داشت که دختر جمشیدبیگ کرد جهانبگلو بود. جمشیدبیگ، نایب میرآخور شاه بود (عضدالسلطنه، ۱۳۵۵: ۳۱۵). تیره جهانبگلو از کردانی بودند که در مازندران اسکان داشتند. چنین به نظر می‌رسد که این تیره در راستای جابه‌جایی ایلات و طوایف و عشایر در دوره صفویه و نادرشاه افشار، از موطن اصلی خود در کردستان کوچ داده شده‌اند؛ سیاستی که به‌منظور جلوگیری از بیم شورش احتمالی ایلات اتخاذ شده بود. جهانبگلوها به‌هنگام شورش آقامحمدخان علیه زندیه به او پیوستند و مدتی هم حکومت بارفروش یا همان بابل امروزی به‌دست آنان بود. این تیره تا زمان حکومت فتحعلی‌شاه توانستند موقعیت خویش را حفظ کنند. جلال‌الدین میرزا هشت‌ساله بود که پدرش فتحعلی‌شاه از دنیا رفت.

از فعالیت‌های جلال‌الدین میرزا در عنفوان شباب و دوره سلطنت محمدشاه قاجار - برادرزاده او - اطلاع جالب توجهی در دست نیست؛ و روایاتی از آن دست که رضاقلی‌خان هدایت نقل کرده‌اند به سیاق نثر آن زمان، بیشتر استفاده از نثر متکلف و مصنوع است برای نمایاندن فن فصاحت و بلاغت در عرصه کتابت، و‌گره محتوای چندانی ندارد. هدایت می‌نویسد «جلال‌الدین در دوره سلطنت محمدشاه تحصیل کرد» و آنگاه ادامه می‌دهد:

سرو بالایش غیرت سرو کشمیر و بدر عارضش رشک ماه نخشب گشت. جلال و جمالی با هم آمیخت و کلام و کمالی جلوه کرد. در حسن و شمایل و خصایل، فرید زمان شد و وحید اوان. (هدایت، ۱۳۳۹ ب: ۳۵)

ظاهراً او در فن سخنرانی هم متبحر بوده و در ادب و شعر و تاریخ دستی داشته است؛ و به همین دلیل، مورد اقبال اهل ادب واقع می‌شد (دیوان‌بینگی شیرازی، ۱۳۶۴: ج ۱، ص ۳۷۰). از زبان‌های خارجی، با فرانسه آشنایی داشت؛ ظاهراً تحصیلاتش در دارالفنون بود و شاید میرزایعقوب - پدر میرزاملکم‌خان - همان‌طور که به شاهزادگانی مثل ظل‌السلطان آموزش زبان فرانسه می‌داد، به او فرانسه یاد داده باشد. او خود بر آموزش زبان فرانسه خویش در دارالفنون اشاره کرده و نوشته است در آنجا «به آموختن زبان فرانسه که شیرین‌ترین زبان‌های فرنگستان و کلید هرگونه دانشی است، پرداخت و چندین نامه خواند.» (جلال‌الدین میرزا، ۱۹۰۴ م: ۴-۵)<sup>(۲)</sup> بنا به روایتی، او در دارالفنون، علوم گوناگون از جمله «علوم حریبه» خوانده است (خورموجی، ۱۳۴۴: ۲۵۸)؛ اما اگر به تاریخ تولد جلال‌الدین میرزا و تاریخ گشایش کلاس‌های دارالفنون نگاه کنیم، درمی‌یابیم که او در این زمان که مصادف است با سال ۱۲۶۹ - یعنی حدود پنج سالی بعد از سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار - بیست‌وهفت سال داشته است. در اینکه جلال‌الدین میرزا به سن حدود سی‌سالگی شاگردی دارالفنون کرده باشد، تردیدی جدی وارد است؛ پس او باید زبان و دروس دیگر را از جایی غیر از دارالفنون آغاز کرده باشد. آنچه مسلم است، این است که نام وی در فهرست تحصیل‌کردگان دارالفنون موجود نیست. فهرست شاگردان دارالفنون را اعتمادالسلطنه ارائه کرده است. (اعتمادالسلطنه، ۱۲۹۴ق: ج ۲، ص ۱۰۹۱)<sup>(۳)</sup>. در همین ایام، او غزل‌سرایی هم می‌کرد؛ از آن جمله، غزلی برای میرزا آقاخان نوری - که آن هنگام صدارت اعظمی را برعهده داشت و ممدوح جلال‌الدین میرزا بود - سرود.

روایت و فراروایت تاریخی در اندیشه جلال‌الدین میرزا قاجار ۷

فعالیت ادبی جلال‌الدین میرزا، جوهری دیگر هم داشت. او در انتشار اشعار کسانی که به تمایلات ضدشرعی مشهور بودند، تلاش می‌کرد. برای مثال، به سال ۱۲۷۲ قمری - یک سال قبل از جدایی رسمی افغانستان از ایران طبق عهدنامه پاریس، که مقارن بود با دوره صدارت صدراعظم نوری - کلیات قآنی را به چاپ سپرد و در پایان این مجموعه، اشعاری از فروغی بسطامی را که به لامذهبی مشهور بود، برای نخستین بار منتشر کرد. (دیوان بیگی شیرازی، ۱۳۶۴: بخش دوم، ص ۴۴-۱۳۴۳)

جلال‌الدین میرزا درحالی که هنوز سنی از او نگذشته بود، از دنیا رفت. او به بیماری سفلیس مبتلا شده بود و بر اثر این بیماری ابتدا ناگهان کور شد و سپس به سال ۱۸۷۲ میلادی مقارن با ۱۲۸۹ قمری از دنیا رفت. (همان، بخش یکم، ص ۳۷۲). او به‌هنگام مرگ تنها ۴۶ سال داشت. اعتمادالسلطنه، ذیل وقایع آن سال فقط نوشت: «جلال‌الدین میرزا - ولد خاقان مغفور فتحعلی شاه - مرحوم شد.» (اعتمادالسلطنه، ۱۲۹۴ق: ج ۲، ص ۱۶۸۲)

## ۲. جنبش سره‌نویسی

همزمان با این سال‌ها، میرزا حبیب‌الله قآنی، میرزارضا تبریزی، فرهاد میرزا معتمدالدوله، احمد دیوان‌بیگی شیرازی، میرزا اسمعیل تویسرکانی با کتاب *فرازستان* خود، ابوالفضل گلپایگانی گوهر یزدی، نصرالله‌خان فدائی، میرزارضا بگشلو قزوینی و عده‌ای دیگر، مثل همین جلال‌الدین میرزا، از سبک سره‌نویسی استفاده می‌کردند. این جنبش بعدها با نثر میرزا آقاخان کرمانی در *آینه سکندری* (۱۳۲۶ ق.) و *نامه باستان*، تحول نوینی یافت. با وجود تمامی این اوصاف، سره‌نگاری مهم‌ترین جنبش ادبی دوره سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بود. در این راه، جلال‌الدین میرزا تنها نبود، بلکه کسانی مثل یغمای جندقی - شاعر مرثیه‌پرداز و هجوسرا - هم شهره بودند. غیر از یغما، باید از میرزا اسماعیل خان تویسرکانی - که چندی در خدمت جلال‌الدین میرزا بود و بعد از درگذشت او، خود از سره‌نویسان شد - هم نام برده

شود. تویسرکانی «عالم به زند و اوستا» بود و تمایلاتی به کیش زرتشت داشت. او خود را «پرستنده اورمزدا» می دانست؛ و در احوال خود می نویسد:

سپاس ایزد را که دلم بیشترهنگام از راه پاک یزدان مهربان شاد و از فرهی و والایی منش فریشته کنش یکتاشناسی از نوشدگان جهان وارسته و آزاد است. (معصوم شیرازی، ۱۳۴۵: ج ۳، ص ۸۲-۵۸۰)

آثار دیگری هم بودند که اهتمام خود را مصروف شناخت تاریخ ایران باستان کردند؛ اما از سنت سرهنویسی تقلید نکردند. از بین آنها می توان به *تاریخ ایران* (۱۳۱۸ ق.) و *تاریخ سلاطین ساسانی* (۱۳۱۵-۱۳۱۳ ق.) میرزااحسین خان ذکاءالملک فروغی، *دررالتیجان فی تاریخ بنی اشکان* نگارش محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (۱۳۰۹ ق.)، *خلاصه التواریخ* اثر محمود مفتاح الملک (مازندرانی، ۱۳۲۵ ق.)<sup>(۴)</sup>، *اکسیرالتواریخ* اثر علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه (۱۳۷۰) و *منتخب التواریخ* میرزاابراهیم شیبانی صدیق الملک (شیرازی، ۱۳۶۶)، اشاره کرد. در این کتابها فقط سرگذشت پیشینیان بیان نشده، بلکه تلاش شده است افقی امکانی برای شکل گیری روایتی خاص از هویت ایرانی در آینده خلق شود؛ به عبارت بهتر، اهتمام این گروه، شکل دادن به زبانی نوین برای بیان واقعیات تاریخی ایران بود؛ زبان قرارگاه سنت و جایگاه هنجارهایی که فکری اند و به بیان درنیامده اند، نیز زبان ذهنیت مردمی که مستور است و محجوب و هنوز در پرده خفا است. هر زبان خاطراتی با خود همراه دارد که نمی تواند آنها را شناسایی کند. اصولاً شناسایی وقتی ممکن است که چیزی موضوع<sup>۱</sup> شناسایی واقع شود. زبان و خاطرات همراه آن در حالت عادی نمی تواند موضوع شناسایی واقع شود؛ زیرا انسانها با آن زندگی می کنند، و هر چیز حتی زبان وقتی موضوع شناسایی واقع می شود که پژوهشگر از فاصله نظر افکند و آن را موضوع پژوهش خود قرار دهد. اغلب انسانها برای بیان افکار خود از کلمات استفاده می کنند؛ اما اکثریت قریب به اتفاق آنها، در فهم معنای کلمات درمی مانند.

1. object



روایت و فراروایت تاریخی در اندیشه جلال‌الدین میرزا قاجار ۹

در بین اغلب مردم، کلمات، افکار را در شکلی که بیان می‌شوند، زندانی می‌سازند، زیرا به تاریخ کلمات و عقاید آگاهی ندارند. با این وصف، به نظر کسانی مثل میشل فوکو<sup>۱</sup>، سخن، کلمه و بیان در خدمت کسی نیست که آنها را به کار می‌برد، بلکه در اینجا انسان تسلیم نیازها و ملزومات به کاربردن کلمات است (فوکو، ۱۹۷۳: ۲۹۷). در موضوع پژوهش ما - یعنی تاریخ‌نگاری مبتنی بر سره‌نویسی - نیازها و ملزوماتی که به کاربردن کلمات جدید را ناگزیر می‌ساخت، انگیزه‌های بازگشت به میراث ایران پیش از اسلام و تمنای اعاده صورت نوعی تمدنی بود که سده‌ها از فروپاشی آن می‌گذشت؛ بالاتر اینکه کلمات، کاشف از تمایلات ضدشرعی جلال‌الدین میرزا داشت.

### ۳. فعالیت‌های سیاسی و گرایش‌های روشنفکری

جلال‌الدین میرزا از همان ابتدای جوانی به تمایلات ضد مذهبی مشهور بود. در این زمان، او مباحثی طرح می‌کرد که «با خاطر شریعت مطهره منافات داشت»؛ و به همین دلیل، وی در نزد مردم به «سوء اعتقاد» مشهور شد (دیوان‌بیگی شیرازی، ۱۳۶۴: ج ۱، ص ۳۷۰). حتی زمانی ناچار شد در حرم حضرت عبدالعظیم بست بنشیند تا از احتمال بازداشت و یا تبعید به دلیل اعتقادات ضد مذهبی نجات یابد. بالأخره عفو شد و به سال ۱۸۵۲ میلادی به حکومت لرستان منصوب شد. این ایام مصادف بود با بازگشت میرزاملکم خان ناظم‌الدوله به ایران. در این ایام، بنا به برخی روایات، جلال‌الدین میرزا حتی برای برکناری ناصرالدین شاه و رسیدن به تاج و تخت، در برخی دسایس سیاسی شرکت جست (حکمت، ۱۳۲۳: ۴۳۳). مقارن این روزها، میرزاملکم خان به سال ۱۲۷۸ قمری مصادف با ۱۸۶۲-۱۸۶۱ میلادی، فراموشخانه‌ای تأسیس کرد که ظاهراً رئیس آن، پدرش میرزایعقوب خان بود. میرزایعقوب خان زمانی معلم زبان فرانسه

---

1. Foucault, Michel

شاهزاده ظل السلطان بود و با برخی از شاهزادگان دیگر هم حشر و نشری داشت. اما ریاست فراموشخانه<sup>(۵)</sup>، عملاً با جلال‌الدین میرزا بود که این زمان از اشخاص شناخته شده روشنفکر و به روایتی تحصیلکرده دارالفنون به‌شمار می‌آمد (محیط طباطبائی، ۱۳۲۷: ز). ملک‌خان، هوشیارانه جلال‌الدین میرزا را به ریاست فراموشخانه منصوب کرد؛ حتی جلسات آن در منزل وی واقع در محله مسجد حوض تشکیل می‌شد.<sup>۱</sup> حدود یک‌سال پیش از تشکیل فراموشخانه، شاه، جلال‌الدین میرزا را با حقوقی علاوه بر دویست تومان مواجب سابق، «خدمت آجودانی حضور قرین افتخار» کرد (خورموجی، ۱۳۴۴: ۲۵۸). جلال‌الدین میرزا از نخستین روشنفکرانی بود که تلاش خویش را به ایجاد نوعی زبان پارسی سره معطوف کرد و کوشید آن را از لغات عربی بپیراید (بهار، ۱۳۳۷: ج ۳، ص ۲۹۲). او در این راه ظاهراً تحت تأثیر شاهزاده زندی یعنی امامقلی‌خان، متخلص به «غارت»، قرار داشت. غارت جوانی بود لاابالی، لیکن «تاریخ‌دان و شاعری بافهم» (دیوان‌بیگی شیرازی، ۱۳۶۴: بخش یکم، ص ۳۷۲). اگر ملک‌خان در برخورد با مسائل دینی اهل ملاحظه بود و به نوعی محافظه‌کار، جلال‌الدین میرزا صریحاً با اسلام و اصول برخاسته از آن ضدیت می‌ورزید و در این زمینه با آخوندزاده بیشتر اشتراک داشت (آخوندزاده، ۱۹۶۳: م: ۷۴-۴۷۳). گرایش‌هایی از آن دست البته منحصر به جلال‌الدین میرزا نبود؛ از سال‌های نخستین سلطنت محمدشاه قاجار، تمایلاتی نوین از بطن اندیشه‌های شرعی یا شیخی زاده شد که زمینه‌های شکل‌گیری فرقه‌های نوین مذهبی را مهیا کرد (امانت<sup>۲</sup>، ۱۹۸۹: ۵۸-۱۰۵)، اما این گرایش‌ها با آنچه جلال‌الدین میرزا ترویج می‌کرد، تفاوت داشت. این گرایش‌ها، مبلغ نوعی تبلیغ مذهبی بود؛ حال آنکه اندیشه‌های جلال‌الدین میرزا یکسره ضد‌مذهب شناخته می‌شد.

---

1. F.O.: 1861.

2. Amanat, Abbas

روایت و فراروایت تاریخی در اندیشه جلال‌الدین میرزا قاجار ۱۱

دیری نباید که شخص شاه هم در برخی جلسات فراموشخانه شرکت کرد. اما فعالیت‌های این تشکیلات دوامی نیافت و سرانجام فراموشخانه به دستور شاه منحل شد:

در این روزها به عرض رسید که بعضی از اجامر و اوباش شهر گفت‌وگو و صحبت از وضع و ترتیب فراموشخانه یورپ می‌کنند و به ترتیب آن اظهار میل می‌نمایند. لهذا صریح حکم همایون شد که اگر بعد از این عبارت و لفظ فراموشخانه از دهن کسی بیرون بیاید تا چه رسد به ترتیب آن امور، کمال سیاست و غضب دولت خواهد شد. البته این لفظ را ترک کرده، پیرامون این مزخرفات نروند که یقیناً مؤاخذه کلی خواهند دید. (روزنامه دولت علیه ایران، ۱۲۷۸ق، ش ۵۰۱)

به دنبال این فرمان، به خانه جلال‌الدین میرزا یورش برده شد و خانه با خاک یکسان شد. شخص او که ظاهراً در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن شده بود، به دلیل انتساب به خاندان سلطنت عفو شد (دیوان‌یگی شیرازی، ۱۳۶۴: ج ۱، ص ۳۷۰). اما طبق اطلاعات موجود، وی دیگر هرگز نتوانست به عنوان یک شاهزاده مقام و موقعیتی دولتی به دست آورد. تا این زمان، جلال‌الدین سی‌وشش سال سن داشت؛ اما به طور کلی عمرش کوتاه بود و البته از این زمان تا پایان زندگی کوشش‌های خود را به اشکالی دیگر ادامه داد.

#### ۴. منابع فکری جلال‌الدین میرزا

به طور کلی، جلال‌الدین میرزا تحت تأثیر آرا و اندیشه‌های دو تن از معاصران خود بود: نخست مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا؛ دیگر، میرزافتحعلی آخوندزاده. این دو تن از نظر مبانی فکری با میرزاملکم‌خان ناظم‌الدوله تفاوتی بنیادین داشتند: ملکم‌خان از زمان انحلال فراموشخانه به بعد، به اصلاح ایران در چهارچوب اندیشه شرعی فکر می‌کرد؛ حال آنکه آخوندزاده حداقل در بخشی از مکتوبات خویش

به شدت ضداسلام می نمود. مانکجی هم فرستاده‌ای بود از سوی انجمن اکابر زرتشتیان هندوستان برای تمشیت امور همکیشان خود در ایران. اما مانکجی به مرور ایام، از مأموریت خویش فراتر رفت، او مشاور سیاسی سفارت بریتانیا در تهران شد و اطلاعاتی درخور توجه از تاریخ، جغرافیا، امکانات اقتصادی ایالات گوناگون و وضعیت سیاسی ایران تهیه و به هندوستان ارسال می کرد تا به مقامات بریتانیایی داده شود (شهمردان، ۱۳۶۳: ۲۳-۶۱۷). به همین سیاق، جلال‌الدین میرزا از طریق مانکجی با سفارت بریتانیا بی ارتباط نبوده، زیرا در نامه‌ای که خطاب به میرزا فتحعلی آخوندزاده نوشته، گلایه کرده است که مردم کوچه و بازار وقتی او را در کوچه و بازار با یک فرنگی می بینند، به او و فرنگی ناسزا می گویند تا آنجا که «در اینجا او باش شهر در کوچه به ریش وزیر مختار انگلیس آب دهان می اندازند.» (آخوندزاده، ۱۹۶۳: ۳۷۴).

جلال‌الدین میرزا نوشت: «آب دهان در آن ریش و شرمساری جاوید برای بنده و کسانی که خواهان فرنگیانند، ماند» (همان، ص ۳۷۵). این نکته نشان از آن دارد که وی به قول خودش، با «فرنگیان» معاشرت داشته و به این معاشرت مباهی و مفتخر بوده است. اما از بد روزگار، معاشر انگلیسی او، یعنی سرچارلز الیسون، از آن انگلیسی‌های آداب‌دان نبود؛ مردی که حدود یک سال قبل از تأسیس فراموشخانه، یعنی به سال ۱۲۷۶ قمری، وارد ایران شد و به مدت دوازده سال منصب خود را حفظ کرد. این مرد «عجیب و غریب»، تا پیش از اعزام به ایران، شغل مهمی نداشت: مهم‌ترین شغل او تا این زمان، مترجمی سفارت انگلیس در استانبول تحت نظر استراتفورد کانینگ (۱۷۷۶-۱۸۸۰) بود. کانینگ از متنفذین سیاست خارجی بریتانیا در سده نوزدهم است که بیست و چهار سال سفیر این کشور در عثمانی بود<sup>(۶)</sup>.

کانینگ به سال ۱۸۵۲، به مقام لردی دست یافت و ویسکونت استراتفورد ردکلیف<sup>۱</sup> نام گرفت (پالمر<sup>۲</sup>، ۱۹۹۲: ۲۷۲). به هر حال، الیسون در کنار چنین مردی، سیاست

---

1. Viscount Stratford Radcliff

2. Palmer, Alan

روایت و فراروایت تاریخی در اندیشه جلال‌الدین میرزا قاجار ۱۳

خارجی را کارآموزی کرده بود. او ریشی داشت که زبانزد بود. این ریش، همه پهنای صورتش را گرفته بود. به گزارش ادوارد ایستویک<sup>۱</sup> - مترجم سفارت انگلیس که خود دیپلماتی ماهر بود - «الیسون هرگاه آنقدر مست نبود که احیاناً دنبال وظایفش برود، معلوماتش درباره فاحشه‌خانه‌های تهران بیشتر می‌بود تا درباره امور دولت ایران یا سفارت‌خانه انگلستان». (امانت، ۱۳۸۳: ۴۹۷)<sup>(۷)</sup>

نشست و برخاست جلال‌الدین میرزا با مانکجی و وزیر مختار انگلستان، و نیز نوشت و خواندهایش با فتحعلی آخوندزاده، به نگارش کتابی تاریخی با عنوان «نامه خسروان» منجر شد<sup>(۸)</sup>. معلوم نیست جلال‌الدین به‌غیر از ترجمه‌های برخی منابع تاریخی به زبان فارسی، تا چه میزان از سنت تاریخ‌نویسی غربیان که او آن را «چیزنویسی فرنگیان» می‌دانست آگاهی داشت. اما این نکته معلوم است که تمایلات شدید ضدعربی او، در کنار سره‌نویسی فارسی و نقل «داستان پادشاهان پارس» که نامشان به دلیل «دست‌درازی تازیان از میان رفته» (آخوندزاده، ۱۹۶۳م: ۳۷۳)، همه به‌نحوی از دو استاد او، یعنی آخوندزاده و مانکجی لیمجی هاتریا، متأثر بوده است.

نامه خسروان باینکه به زبان فارسی سره نوشته شده است، لغات عجیب و غریبی که بعدها در ادبیاتی نظیر آن مرسوم شد، به کتاب مزبور راه نیافته است. به عبارت بهتر، کتاب نامه خسروان قابل فهم است، هرچند همه سره‌نویسی است. داستان تاریخی جلال‌الدین میرزا، از افسانه مه‌آبادیان که او آن را طلیعه تاریخ ایران باستان شمرده است، آغاز می‌شود و تا ادوار دیگر تاریخ ایران ادامه می‌یابد. جلال‌الدین میرزا سه بخش از تاریخ خود را از ایران باستان تا دوره زندیه نگاشت؛ اما بخش چهارم که به دوره قاجار مربوط بود، نانوشته ماند، زیرا «در اندیشه‌ام که چه نگارم! امیدوارم یا کارها دگرگون شود، یا روزگار از ایران ویرانم بیرون افکند که این نامه چهارمین را نیز به راستی و دلخواه بنگارم». (همان)

---

1. Edward Eastwick

نامه خسروان به واقع تاریخی است عمومی برای استفاده «مردمان و به ویژه کودکان»<sup>(۹)</sup>؛ پس از «روش چیزنویسی فرنگیان» فرسنگ‌ها به دور است. در این کتاب تلاش شده است نوعی تاریخ عرضه شود که به جای انبیا، شاهان ایران محور تحولات قرار گیرند و این مقوله جایگزین تاریخ‌نگاری اسلامی شود. اگرچه این تلاشی بود جالب توجه، اما جلال‌الدین میرزا در بی‌اعتنایی مطلق به سنت تاریخ‌نگاری اسلامی و بدون اینکه توجه داشته باشد هویت ایرانی جزئی از تاریخ دوره اسلامی است، به آن کوشش مبادرت ورزید و به همین علت چندان جایی در سلسله‌مراتب تاریخ‌نگاری ایران پیدا نکرد. در آن زمان، تاریخ ایران پیش از اسلام چندان شناخته شده نبود؛ به عبارت بهتر، آگاهی ملی که سنگ بنای تاریخ‌نویسی ملی به شمار می‌رفت، وجود خارجی نداشت. تا زمانی که اعتمادالسلطنه کتاب *درالتیجان فی تاریخ بنی‌اشکان* را بنویسد، راهی دراز مانده بود و آگاهی‌ها از تاریخ ایران باستان چیزی نبود جز نقالی‌های قهوه‌خانه‌ای براساس داستان‌های شاهنامه فردوسی. نقالان البته فقط برای سرگرم کردن کسانی که برای صرف آبگوشت و کشیدن قلیان مراجعه می‌کردند، داستان‌های خود را روایت می‌کردند؛ و این نقالی‌ها نه می‌توانست به امکان حصول آگاهی از تاریخ باستانی کشور مبدل شود و نه اساساً غیر از بیان شفاهی پاره‌ای افسانه‌ها به‌منظور سرگرم‌ساختن مردم، کاربردی داشت. به‌واقع، مستشرقان غربی به‌ویژه انگلیسی‌ها بودند که برخی توجهات را به میراث باستانی ایران معطوف کردند؛ و از این بالاتر، پارسیانی که در خدمت کمپانی هند شرقی بودند، لزوم عنایت به تاریخ ایران پیش از اسلام را در میان آوردند. جلال‌الدین میرزا خود آنجا که اشاره می‌کند تصاویر پادشاهان را که «نزد فرنگیان» (جلال‌الدین میرزا، ۱۹۰۴م: بخش یکم، ص ۶) بود، گرفته و از روی آنها نقاشی کرده است، نشان می‌دهد که منابع نگارش تاریخ او بعضاً چه چیزها یا کسانی هستند. نکته مهمی که نشان می‌دهد جلال‌الدین میرزا چندان آگاهی تاریخی نداشته، این است که

او هرگز به تاریخ هرودوت و اهمیت زایدالوصف آن در شناخت تاریخ هخامنشی حتی اشاره‌ای نکرد. همین موضوع، میزان آگاهی او از تاریخ عصر هخامنشی را بسیار نازل و اندک نشان می‌دهد. بالاتر اینکه در ترتیب تاریخی او، ابتدا درباره‌ی مه‌آبادیان، و سپس پیشدادیان و آنگاه کیانیان بحث شده است. دوره‌ی کیانیان در روایت جلال‌الدین میرزا با حمله‌ی اسکندر مقدونی خاتمه می‌یابد و دوره‌ی اشکانی آغاز می‌شود؛ به عبارت بهتر، او از سلسله‌ای به نام هخامنشی نام نمی‌برد؛ زیرا بنیاد ادوار تاریخی او مبتنی است بر روایاتی از دساتیر که تقسیم‌بندی دیگری در آن ارائه می‌شود که به آنها اشارت خواهد رفت. جلال‌الدین میرزا یکی از منابع خود را مورخان یا به قول خودش «داستانسرایان فرنگ» (همان، ص ۱۱۲) می‌داند؛ اما هیچ‌گاه از آنان نامی نمی‌برد، همان‌طور که میزان آگاهی او از مورخان سلف ایرانی هم ناشناخته است.

به‌راستی، منظور جلال‌الدین میرزا از «داستانسرایان فرنگ» چیست و اشاره‌ی او به چه کسانی است؟ هرچند وی از منابع خود – همان‌طور که بالاتر اشاره شد – ذکری به‌میان نیاورده است، در این نکته تردیدی نیست که او متأثر از افسانه‌هایی است که به آذرکیوان (۱۶۱۴-۱۵۲۹ میلادی) منسوب است<sup>(۱۰)</sup>. آذرکیوان البته فرنگی نیست؛ اما شهرت او به‌دلیل کوشش‌های فرنگیان بود. در این بستر، جلال‌الدین کتاب *دبستان مذهب* را منبع مهم خویش برای نگارش تاریخ ایران باستان ذکر کرده است. این کتاب که درست مقارن با تکوین فعالیت کمپانی هند شرقی در هندوستان منتشر شده، ظاهراً کتابی است در ملل و نحل، که نویسنده آن ناشناس است، لیکن جلال‌الدین میرزا او را کیخسرو پور آذرکیوان پارسی نام می‌نهد (همان، ص ۸). کتاب *دبستان مذهب*، تلاشی بود برای احیای میراث ایران پیش از اسلام؛ اما در این تلاش، افسانه بر واقعیات غلبه کرده است. در منابع آمده است که آذرکیوان و پیروانش که به آذریان و یا آذرکیوانیان مشهورند، حدود سال ۹۷۸ قمری مصادف با ۱۵۷۰

میلادی به هند مهاجرت کردند. آنان در شهری به نام پتنه<sup>۱</sup> - که شهر باستانی بودائیان است - اقامت کردند. پتنه در کنار بمبئی و سیملا، یکی از مراکز مهم فعالیت پارسیان هند به شمار می‌رفت. ظاهراً شخص آذرکیوان به سال ۱۰۲۷ قمری مقارن با ۱۶۱۷ میلادی درگذشت؛ به عبارتی، تا زمان مرگ، حدود چهل و هفت سال در هند اقامت داشت (*ایرانیکا*<sup>۲</sup>، ج ۳، ص ۱۸۷). آذرکیوان براساس برخی متون زرتشتی و ظاهراً دیگر نوشته‌های قدیمی، مکتبی بنا نهاد نوزرتشتی، که دوره اوج فعالیت اینان مقارن بود با زمان سلطنت اکبرشاه بابر در هند و ظاهراً در همین زمان *دساتیر*<sup>۳</sup> نوشته شد. با این وصف، انتشار کتاب *دساتیر*، دوست سال بعد صورت گرفت؛ به عبارت دیگر، این کتاب به سال ۱۲۳۴ قمری مصادف با ۱۸۱۸ میلادی - یعنی حدود شش سال بعد از خاتمه دوره نخست جنگ‌های ایران و روس - در بمبئی چاپ شد. *دساتیر* مشتمل است بر پانزده نامه که آذرکیوانیان مدعی هستند بر پانزده پیامبر ایرانی نازل شده است. نخستین پیامبر، «حضرت مه‌آباد» و آخرین آنان، «ساسان پنجم و از آن جمله زرتشت سیزدهم است.» (*دساتیر*، ۱۸۱۸: ۳۰۹)<sup>(۱۱)</sup>. در کتاب *دبستان مناهب* آمده است این کتاب به هیچ زبان رایج دنیا نوشته نشده است و به همین دلیل آن را *آسمانی زبان* می‌خواندند (*دبستان مناهب*، ص ۱۰). ملافیروز که این اثر را منتشر ساخته، در مطلبی با عنوان «ذکر در حصول کتاب *دساتیر* و سبب ترجمه آن در زبان انگریزی»، از لغات عربی فراوان استفاده کرده و در وصف کتاب مزبور آورده است که این کتاب به زبان‌های زند و پهلوی و دری نیست، حتی هیچ مشابهتی با هیچ زبان مشهور دنیا ندارد. او مدعی است در عصر خسرو پرویز که معاصر بود با هرقل از قیصرهای روم، این کتاب تدوین شده است؛ اما بعد از نه سال از قتل خسرو، زمانی که ارکان سلطنت دولت ساسانی متلاشی شد و اعراب بر ایران تسلط یافتند، «حضرت ساسان

---

1. Patna  
2. *Iranica*  
3. *Desatir*



روایت و فراروایت تاریخی در اندیشه جلال‌الدین میرزا قاجار ۱۷

پنجم این صحف را به زبان فرس در غایت سلاست و فصاحت و بلاغت که لوان للدهر سبعا مال من حسنه الی الاصغاء ترجمه فرموده و هر یک از آیات بینات که محتاج به زیادت شرح و بسط است، بعد ترجمه الفاظ آیات، شرحی واضح مرقوم تا طالبان را دریافت به سهولت میسر گردد.» (دساتیر، ۱۸۱۸: ۳۰۶-۳۰۷). ملافیروز، نسخه‌ای از دساتیر را در اختیار سرجان مالکم - نخستین فرستاده کمپانی هند شرقی به ایران در دوره فتحعلی شاه - قرار داد و مالکم براساس این کتاب و نیز کتاب دبستان مذاهب، بخش تاریخ ایران پیش از اسلام کتاب خود را با عنوان تاریخ ایران منتشر ساخت<sup>(۱۲)</sup>. ترجمه این کتاب به فارسی سال‌ها بعد، یعنی ۱۲۸۹ قمری / ۱۸۷۲ میلادی، درست مقارن با اوج جنبش باستان‌گرایی در دوره ناصری در بمبئی منتشر شد (مالکم، ۱۸۷۲ م.). بعید است فردی به نام آذرکیوان<sup>(۱۳)</sup> وجود خارجی داشته باشد؛ اما نکته اساسی، شهرت او است در زمانی که کمپانی هند شرقی انگلیس، امپراتوری محتشم گورکانی هند را به چالش گرفته بود. همچنین، این دوره مقارن است با اوایل سلسله صفویه که هرچند از مذهب شیعه برای پیشبرد اهداف سیاسی خود استفاده می‌کرد، بدون تردید رقیبی قدرتمند برای کمپانی به حساب می‌آمد، به‌ویژه اینکه صفویه با دربار گورکانی هند ارتباطی بسیار نزدیک داشتند. اساساً کلیه متونی از این دست در هند چاپ می‌شدند؛ نه تنها به این دلیل که گروهی از پارسیان در آنجا اقامت داشتند، بلکه بیشتر به این دلیل که هندوستان مکان فعالیت‌های کمپانی هند شرقی بود. حتی در آستانه انحلال کمپانی مزبور به سال ۱۸۵۷، میرزا اسدالله غالب (۱۸۶۰-۱۷۹۷ میلادی) کتابی نگاشت با عنوان دستنبو، که در آن، سنت سرهنویسی در انشای فارسی را با جدیت پیگیری کرد (غالب، ۱۸۵۸ م.). غالب در کتابش، اشاره‌ای دارد به قیام مردم هندوستان علیه کمپانی هند شرقی به سال ۱۲۷۳ قمری؛ اما وی این جنبش را با عنوان «این رستخیز بیجا که همه جا بود»، نام می‌نهد. او منابع خود در تدوین دستنبو را نیز که عبارت است از دساتیر و برهان قاطع، ذکر

می‌کند. با این دو کتاب، «در ستم آباد دهلی بکنج کاشانه، چون تصویر دیوار خانه، از حس و حرکت اثر نداشتیم. اگرچه به بند نبوده‌ام، اما بی‌گزند نبوده‌ام. به نگارش سرگذشت پرداختم و موسوم به دستنبر کتابی ساختم.» (غالب، ۱۹۶۹م: ۲)

به هر حال، منبع مهم جلال‌الدین میرزا در تدوین کتابش، همان *دساتیر* است. *دساتیر*، تعالیم مه‌آباد دانسته شده که نخستین پیامبر افسانه‌ای آذرکیوانیان است (جلال‌الدین میرزا، ۱۹۰۴ م.: بخش یکم، ص ۹) مطالب *دساتیر* در سایر کتاب‌های آذرکیوانیان مثل *دبستان*، *شارستان* و *آیین هوشنگ*، شرح و تفضیل بیشتری یافته است. نویسنده *شارستان* در آخرین بخش، به واقع یکی از هدف‌های خود از نگارش این کتاب را «مبدأ خویش را شناختن و معقولات را دریافتن» (پارسی، ۱۲۷۰ق.: ۶۶۴)<sup>(۱۴)</sup> عنوان کرده است. این کوشش می‌تواند البته شناخت تحولات تاریخ ایران پیش از اسلام باشد. *شارستان چهارچمن*، دیگر متن آذرکیوانی است که منبعی دیگر از منابع جلال‌الدین میرزا را در نگارش *نامه خسروان* تشکیل می‌دهد و از آن نامی به میان آورده است (جلال‌الدین میرزا، ۱۹۰۴ م.: بخش یکم، ص ۷۰). این کتاب با انگیزه بیان تاریخ ایران پیش از اسلام تدوین شده و «مشمول و محتوی است بر بعضی از فواید پارسیان و رفع اشتباه و اعتراضات» که در این باره از سوی برخی مورخان ایراد شده است (پارسی، ۱۲۷۰ق.: ۳-۴). *شارستان* در سه چمن یا بخش تدوین و برای نخستین بار به سال ۱۲۷۰ قمری مصادف با ۱۸۵۳ میلادی چاپ شده است. بخش سوم این اثر، با ارسال نامه‌ای از سوی پیامبر اسلام (ص) به خسرو پرویز خاتمه می‌یابد. در چمن اول *شارستان*، برخی روایات تاریخی در مورد ایران زمین به نقل از متون عربی آورده شده است. فرزانه بهرام‌بن فرهاد که ظاهراً مؤلف کتاب *شارستان* است، بعد از نقل مطالب این روایات می‌نویسد: «ابنای پارس، افضل مخلوقات اند هم به وجوه عقلی و نقلی و حسنی و بواقی ناس فروتر از ایشان اند.» (همان، ص ۵۴). در این کتاب، «عرب، افسق الناس» (همان، ص ۶۵) خوانده شده و در ادامه آمده است: «به دلایل

عقلیه و نقلیه ثابت شد که پارسیان اعدل، نوع‌اند. ایشان بر جماهیر اقوام الانوامیس تفضیل دارند.» (همان، ص ۶۸). همان‌طور که دیده می‌شود، نثر *شارستان* آمیخته به لغات عربی است و به‌واقع زبان قابل فهم مردم ایران در آن دوره تاریخی در نگارش این اثر به کار گرفته شده است. اما مضمون و محتوای *شارستان*، همه عرب‌ستیزی است و تفاخر به میراث تاریخی ایران پیش از اسلام. به‌نقل از این کتاب، جمشید - پادشاه پیشدادی - همان سلیمان پادشاه مشهور بنی‌اسرائیل خوانده شده است. برخی دیگر از فقرات کتاب منقول است از اثری که جلال‌الدین از آن به *آیین آیین* یاد کرده و نویسنده آن را *جاماسب دانشور* خوانده است (جلال‌الدین میرزا، ۱۹۰۴ م. : بخش یکم، ص ۱۲۶)، به همین سیاق، از متون ناشناخته دیگری مثل *آیین خسروی* نام برده است.

*چهارچمن* برای اینکه اصالت نژادی ایران را بهتر نمایش دهد، از ماجرای توفان نوح، روایتی دیگرگونه ارائه می‌دهد. طبق روایات تاریخی، بعد از توفان نوح، نسل بشر به کلی منقرض شد و فقط بازماندگان نوح باقی ماندند و آدمیان از این نسل پدیدار شدند. در *چهارچمن* آمده است که نوح فقط بر اهل بابل رسالت داشت و توفان در ایران صورت نگرفت. در این باره به آیه «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ...» (مؤمنون / ۲۳) اشاره شده که شاهدی بر مدعا تلقی شده است (پارسی، ۱۲۷۰ ق. : ۱۳-۱۴). شاید منبع *شارستان*، *تاریخ بلعمی* باشد که ذیلی است بر *تاریخ طبری*. در *تاریخ بلعمی* آمده است که توفان نوح «همه خلق جهان از مسلمان و ترسا و جهود و گبر و بت‌پرست و هندو و رومی [و] غیره» را دربر گرفت؛ و اضافه می‌کند هشتاد تنی که در کشتی نوح گردآمده بودند، از توفان نجات یافتند. بلعمی می‌افزاید «همه به توفان نوح مقرند مگر مغان»؛ زیرا در اخبار ایشان، خبری از توفان نوح نیست. به‌قول بلعمی، مغان «گویند کین جهان تا بود آتش‌پرستی بود، و همه ملوک جهان آتش پرستندی». این روال باقی بود تا زمان عمر ابن خطاب که یزدگرد به شاهنشاهی

ایران رسید و در این زمان کشور به دست مسلمانان افتاد. با این وصف، مغان می گویند توفان وجود داشت، لیکن «به همه جهان نبود، و خلق به جمله جهان هلاک نشد، و نسل نبرید. نوح را پیغامبری نه به همه جهان بود؛ پیغامبری او بر اقلیم بابل بود و بر زمین عراق و شام، و طوفان بدان مردمان آمد که آنجا بودند، و مردمان مشرق و مغرب را ازین خبر نبود.» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۴۲-۱۴۱). با این وصف، تاریخ بلعمی می تواند به نوبه خود در برخی موارد یکی از منابع نگارش چهارچمن بوده باشد.

اگرچه این منابع برای شناخت تبار اندیشه باستان گرایی مهم اند، به واقع انتشار دساتیر در هندوستان، آغازگر جنبشی است در تاریخ ایران دوره قاجار که یک سوی آن سره نویسی و سوی دیگرش بزرگ نمایی تاریخ ایران پیش از اسلام است. دساتیر، در کنار دبستان مناهب و شارستان چهارچمن، در نیمه نخست سده سیزدهم قمری / سده نوزدهم میلادی منتشر و منابع تدوین نامه خسروان جلال الدین میرزا شدند. به راستی چرا جلال الدین از چنین منابع ناشناخته و حتی مجعولی برای نگارش کتاب خود استفاده می کرد، اما هرگز حتی از کتاب مشهور هرودودت آگاهی نداشت؟ این منابع قلیل و البته نایاب را از کجا به دست آورده بود و چه کسی این منابع را به او می داد؟ می دانیم که او از ایران پای بیرون نگذاشت؛ پس آیا منبع مطالعات وی کسانی جز مانکجی می توانند باشند؟ موضوع مهم این است که این منابع حتی زرتشتی هم نبودند، بلکه همه کتاب هایی جدید بودند که تاریخ ظهور آنها با تاریخ فعالیت کمپانی هند شرقی در هندوستان همزمان بود. این تلاش ها در راستای حصول آگاهی ملی از سرگذشت تاریخی کشور در ادوار پیش از اسلام صورت نمی گرفت؛ بلکه اهتمام یادشده، همه مصروف انتقال نوعی روایت بازگونه از تاریخ و فرهنگ کشور به شمار می آید که با زبانی خاص و نوین ارائه می شد.

بسیاری از محققان بعدی، از جمله ابراهیم پورداود (۱۳۵۵/۲۵۳۵: ۱۷-۱۵) و ملک الشعراء بهار (۱۳۳۷: ۲۹۲-۲۹۰)، در کنار برخی محققان اروپایی، به شدت واژه های

مجموع بر ساخته در دستیر و ناشر آن ملافیروز پارسى حمله و آنها را نقد و البته از گذشته تاریخی ایران باستان، اکیداً دفاع کرده‌اند. این محققان، مجموع بودن این کتاب را واضح ساخته‌اند؛ هرچند که لزوماً میراث تاریخی ایران پیش از اسلام را با قدرت مطرح کرده‌اند. پورداود «زبان دستیری و لغت‌های ساختگی» آن را مردود دانست (پورداود، ۲۵۳۵/۱۳۵۵: ۳۳۴) و از آن به‌عنوان فرقه «شگفت‌انگیز آذرکیوانی» (همان، ص ۳۲۹) یاد کرد. در نظر پورداود، آیین آذرکیوان و دستیر او، یک «آیین ساختگی» (پورداود، ۱۳۳۱: ۳۱۹) بیش نبود؛ و بیهوده نیست که از «نامه‌ی آلوده دستیر» سخن به‌میان آورد که «مرد مزوری» آن را ساخته و «مهملات را به هم بافته» است (پورداود، ۱۹۲۷ م. : ۵۱). پرسش اصلی این است که آیا می‌توان براساس مشتی مجموعه‌لات و افسانه‌پردازی‌های کودخانه<sup>(۱۵)</sup>، بنیاد «تاریخ ملی» کشور را بنا نهاد؟ آیا بر بنیاد شالوده‌ای کاذب و نامطمئن می‌شد دیواری استوار و ستونی پایدار از تاریخ ملی کشور برقرار ساخت؟ بدون تردید، از واژه‌های مجموع نمی‌توان ادبیات خلق کرد و براساس لغاتی که نه ریشه‌ای در فرهنگ و نه تاریخ کشور دارند، نمی‌توان بنیاد اندیشه‌ای نوآیین را استوار ساخت؛ همان‌طور که بر بنیاد افسانه نمی‌توان تاریخ و تمدن بنا نهاد. چگونه ممکن بود از درون خلأ، دوران تاریخی جدیدی شکل داد که متضمن آگاهی ملی باشد؟

ارجاع به منابع جعلی مثل دستیر، شارسنان چهارچمن، آیین آیین و آیین خسروی، به‌دلیل نشست و برخاست جلال‌الدین میرزا با مانکجی لیمجی بود. در کتاب فرزنانگان زرتشتی (شهمردان، ۱۳۶۳: ۲۳-۶۱۷)، زندگی او به‌طور مشروح کاویده شده است؛ اما در اینجا همین‌قدر توضیح می‌دهیم که دامنه تلاش‌های او در ایران فراتر از آنجا می‌رفت که حدود مأموریت وی را که بهبود وضعیت زرتشتیان بود، تشکیل می‌داد. مانکجی به نگارش تک‌نگاری در تاریخ و جغرافیای مناطق گوناگون ایران علاقه‌مند بود؛ و جنبش سره‌نویسی و تمایل به نگارش تاریخ ایران براساس منابع

مجموع، مقارن است با سال‌های اقامت درازمدت بیست و هشت ساله او در ایران. نکته مهم‌تر اینکه او به تاریخ جریان‌های جدید مذهبی، به ویژه جنبش بایبان، علاقه‌مند بود و حتی منشی خویش میرزا حسین همدانی را تشویق کرد تاریخ این جنبش را که *تاریخ جدید* نام گرفت، به رشته تحریر درآورد (ترجمه براون، ۱۸۹۳: ۳۱۸-۳۱۹).

مانکجی در تدوین *نامه خسروان*، طرف مشورت جلال‌الدین میرزا بود؛ به عبارتی، سه رأس مثلثی که در شکل‌گیری هسته‌های نخستین اندیشه‌های باستان‌گرایی مؤثر بودند، عبارت‌اند از مانکجی، آخوندزاده و جلال‌الدین میرزا. حاصل این ارتباط سه‌سویه، نگارش *نامه خسروان* است از سویی و مکتوبات کمال‌الدوله از سوی دیگر. آخوندزاده پیشنهاد داده بود جلال‌الدین از مانکجی بخواهد شرحی از دین زرتشت و تاریخ زرتشتیان و پارسیان با او در میان گذارد. شاهزاده همین را از مانکجی خواست. مشروح مباحث او در جلد دوم *نامه خسروان* با عنوان «داستان زردشتیان» قبل از دیباچه کتاب گنجانیده شد. در همین بخش، تقریظی از آخوندزاده هم چاپ شد. جلال‌الدین به صریح‌ترین وجهی نشان داده است که سفر مانکجی صرفاً برای تمشیت امور زرتشتیان نیست، بلکه به قول او، هدف دیگر مانکجی، عرب‌زدایی از فرهنگ ایران زمین است. جلال‌الدین از اینکه مانکجی مدرسه‌ای زرتشتی راه‌اندازی کرده است، ابراز خشنودی می‌کرد. نوشته‌های او به آخوندزاده درباره مانکجی، از عمق تأثیرپذیری وی از این فرستاده انجمن اکابر پارسیان هند اشاره دارد (آخوندزاده، ۱۹۶۳ م: ۳۷۵-۷۶). مانکجی هم نامه‌ای دارد خطاب به آخوندزاده که در آن اهتمام جلال‌الدین میرزا در بازسازی تاریخ باستانی ایران را ستوده و از آخوندزاده خواسته است نام یکی از شخصیت‌های این اثر را که جلال‌الدوله نام دارد، تغییر دهد؛ زیرا مطلعان، یکی از شخصیت‌های مکتوبات او را که جلال‌الدوله است، همان جلال‌الدین میرزا می‌دانند (همان، ص ۷-۳۹۶). چنین به نظر می‌رسد که شخصیت‌های

روایت و فراوانی تاریخی در اندیشه جلال‌الدین میرزا قاجار ۲۳

جلال‌الدوله و کمال‌الدوله، پور اورنگ زیب خیالی نیستند. جلال‌الدوله که در مکاتبات بیشتر پرسشگر است، به‌واقع همان جلال‌الدین میرزا و کمال‌الدوله همان مانکجی لیمجی هاتریا است. البته فریدون آدمیت بر این نظر نقدی جدی وارد کرده است که جای تأمل فراوان دارد. (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۱۳-۱۰۹)

گرایش به باستان‌گرایی در تاریخ‌نگاری عصر ناصری بیهوده نیست. به‌واقع فضای فرهنگی دوره ناصرالدین‌شاه قاجار، از حیث تأثیری که در نگاه ایرانیان به تاریخ ملی خود داشت، اهمیت فراوانی دارد. در این دوره، نوعی تفسیر و روایت از تاریخ ایران پیش از اسلام صورت گرفت که در نوع خود بی‌نظیر بود؛ هرچند که ریشه نزدیک این نگاه به تاریخ را در دوره سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار و ریشه بعید آن را حتی دورتر تا دوره حکومت صفویان می‌توان امتداد داد. سخن این نیست که در منابع تاریخی متقدم، درباب تاریخ ایران پیش از اسلام بحثی به‌میان نیامده، بلکه همه سخن در نوع روایت این تاریخ است. نوشتن درباره آنچه «ملوک عجم» خوانده می‌شدند، در منابع تاریخی گذشته کم نبود؛ از تاریخ بلعمی تا فارسنامه ابن بلخی، از *مجم‌التواریخ والقصص* تا *تاریخ گزیده حمدالله مستوفی*، و بالاتر، از *المعجم فی ملوک العجم* اثر فضل‌الله قزوینی تا *حیب‌السیر*، همیشه مبحثی درباره این ملوک صورت گرفته است. حتی در منابع عربی مثل *تاریخ طبری* و *الکامل* ابن اثیر هم در این زمینه مطالبی درج شده، اما این مطالب صرفاً اطلاعاتی است پراکنده از اوضاع ایران پیش از اسلام. دیگر اینکه آن مطالب نه به‌منظور نیل به آگاهی تاریخی از وجدان ایرانی پیش از اسلام، بلکه با هدف ارائه یک وقایع‌نگاری تاریخی عرضه می‌شد که یک سر آن مستقیماً به آدم ابوالبشر ختم می‌شد و سر دیگر آن تا دوره حیات نویسنده امتداد می‌یافت. اما روایت باستان‌گرایی دوره ناصری نیز در بسیاری موارد متضمن انتقال حقیقتی تاریخی به‌شمار نمی‌رفت. به‌واقع، با وام‌گرفتن مطالبی از وایت می‌توانیم بگوییم برخی نویسندگان دوره ناصری پیامی را به متن تاریخی خود

تحمیل کرده‌اند تا آن را وسیله‌ای برای پرداختن به رسالت خویش مبدل سازند، بدون اینکه رسالت آنها متضمن حقیقتی باشد. البته این فرایند در نظر وایت، امری بدیهی است (منینگ<sup>۱</sup>، ۲۰۰۳: ۳۱۰)؛ لیکن برخلاف روایات تاریخ‌نگاران حرفه‌ای، روایت جلال‌الدین میرزا روایت محکمی نیست تا خواننده را به نتیجه‌ای که او می‌خواهد برساند.

### ۵. نامه خسروان و ادوار تاریخی ایران

برخلاف منابع تاریخ اسلامی، مثل تاریخ طبری و تاریخ مسعودی، که در آنها ادوار و اکوار تاریخی براساس توالی ظهور انبیا بنا شده، در نامه خسروان، محور تحولات تاریخی است همزمان با ادوار سلطنت شاهان ایران باستان و ایران دوره اسلامی؛ به عبارت دیگر، به جای محوریت انبیا، شاهان ایران مبنای محور قرار گرفته‌اند. در این کتاب حتی در مورد تاریخ ظهور پیامبر اسلام (ص) سخنی قابل اعتنا مطرح نشده و فقط از مرگ یزدگرد یاد شده است که بعد از او «تازیان» به «پارس» هجوم آوردند و از بغداد تا آمودریا را تصرف کردند (جلال‌الدین میرزا، ۱۹۰۴ م. : بخش یکم: ص ۳۵۳). جلال‌الدین میرزا به همین نکته بسنده می‌کند و دورانی در تاریخ ایران را که با اسلام گره خورده است، نادیده می‌گیرد، با این تصور که با نادیده گرفتن صورت مسئله، اصل مسئله معدوم می‌شود. او هرگز نپرسید چرا «پارس» – سرزمین پراحتشام حکومت ساسانی – به دست اعراب از هم پاشید و چگونه اعراب توانستند کشوری به عظمت ایران را که به قول نامه خسروان قلمروی آن از بغداد تا آمودریا امتداد داشت، به زیر تسلط خود درآورند؟ نکته این است که او حتی از پیامبر اسلام (ص) نامی به میان نمی‌آورد و چند جا هم که ناگزیر شد نامی ببرد، فقط به عنوان «واپسین پیامبران» اکتفا کرده است. به همین سیاق، او به ایلغار ترک و مغول و تاتار

---

1. Maning



اشاره کرده ولی هیچ‌گاه روایت تاریخی خود را به آگاهی مبدل نکرد، چراکه از گوهر خردورزی تهی بود. جلال‌الدین میرزا قادر نبود بفهمد که هر تمدنی اجزا و عناصر خاص خود را دارد و این اجزا ماهیت هر تمدنی را تشکیل می‌دهد. اگر عناصر بنیادی متشکله تمدن، دیگر نتوانست منشأی اثر باشد، زوال روی می‌دهد؛ و زوال بدین مفهوم است که تمدن مزبور دیگر قادر نیست براساس آنچه ماهیت آن را تشکیل می‌دهد، دوام بیاورد و لذا از هم فروخواهد پاشید. هر نگاهی به تاریخ باستانی ایران و ظهور و سقوط ادوار تاریخی، مستلزم تأمل عقلانی در علل زوال تمدن‌ها و انتقال آن به قلمروی آگاهی تاریخی است.

واضح است، نامه خسروان با انگیزه‌های سیاسی تدوین شده است نه با هدف آگاهی از تاریخ ایران باستان؛ از همین روی، اشتباهات فاحش تاریخی، افسانه‌پردازی‌ها و فقدان اطلاعات دقیق در آن فراوان است. جلال‌الدین میرزا براساس کتاب *دساتیر*، حتی ادوار تاریخی ایران را به گونه‌ای دیگر نمایانده است؛ برای مثال، از دوره‌ای به نام گلشائیان نام می‌برد که شاهان پیشدادی، کیانی، اشکانی و ساسانی در آن جای می‌گیرند و سرسلسله آنها به گلشاه - که باید در روایت او، آدم ابوالبشر باشد - می‌رسد. او برای اینکه قدمت تاریخ باستانی ایران را بنمایاند، این دوره را ۶۰۲۴ سال دانسته است (همان، ص ۱۵). این رقم برگرفته از کتاب *دبستان من/هه* است که دوره «سلطنت این فرخ خدیوان را شش هزار و بیست و چهار سال و پنج ماه» (*دبستان من/هه*، ۱۳۶۲: ۱۱) دانسته است. به روایتی، دوره سلطنت گلشائیان، اوج رونق ایران زمین بود. در این دوره، انواع علوم زاده شد، رسوم و شعایر و آیین‌ها شکل گرفت، شهر و باغ و کاخ بنیاد نهاده شد و تمیز بین مرد و زن صورت گرفت (پارسی، ۱۲۷۰ ق. : ۱۴-۱۳). در زمان‌بندی دساتیری از تاریخ ایران باستان، دوره‌های آبادیان، جیان، شائیان، یاسائیان و گلشائیان به چشم می‌خورد. محققان نتوانسته‌اند در هیچ‌یک از متون شناخته موجود، چنین تقسیم‌بندی را بیابند؛ پس نظر غالب آن است که این

تقسیم‌بندی واقعی تاریخی ندارد و سراپا جعلی است. اما آنچه در این روایت تاریخی وضوح دارد، آن است که سازندگان روایت مذکور تلاش داشته‌اند گذشته‌ای کهن‌تر از سایر اقوام برای تاریخ ایران جست‌وجو کنند. طبق این روایت، از سلسله آبادیان نخستین پیامبر مه‌آباد بود که یکتاپرستی پیشه کرد (دبستان مذهب، ص ۱۰). بر اساس دوره‌بندی یادشده، مه‌آباد میلیون‌ها سال پیش از کیومرث پدیدار شد. اما نکته این است که اگر مه‌آباد چنین سابقه دیرینه‌ای در تاریخ ایران زمین دارد، چرا کیومرث را که میلیون‌ها سال بعد از او سربرآورد، آدم ابوالبشر نامیده‌اند؟ مطابق دوره‌بندی یادشده، جلال‌الدین میرزا مدعی است مکه، خانه مه‌آباد بود و به روایت او، آن را «مه‌گه» می‌خواندند. (جلال‌الدین میرزا، ۱۹۰۴ م. : بخش یکم، ص ۴). بنا به روایتی، از سلسله جیان، نخستین پیامبر جی افرام‌بن‌آباد بود، که به دلیل پاکی، وی را «جی» می‌خواندند (دبستان مذهب، ص ۱۱). به قول نویسنده دبستان، نخستین شائیان مردی بود به نام ستوده و خشور شای کلیو بن جی آلا! که به دلیل یزدان‌پرستی، او را «شای» می‌گفتند و فرزندانش به همین دلیل «شائیان» خوانده می‌شدند (همان، ص ۱۲-۱۱)؛ اما نخستین یاسائیان، «یاسان پسر شای مهبول» بود که دانا و زیرک و پرهیزکار بود و به همین دلیل او را «یاسان» می‌خواندند، یعنی «لایق». (همان، ص ۱۲)

نخستین پیامبر گلشائیان، کیومرث بود که معنی نام او، «زندگی‌میرنده» است. کیومرث در اساطیر ایران پیش از اسلام، نخستین انسان است؛ و مشی و مشیانه، نخستین زوج انسان یا همان آدم و حوا شناخته شده‌اند. در الملل والنحل شهرستانی، نام این دو، مشیه و مشیانی ذکر شده است (شهرستانی، ۱۳۸۴: ۱۸۱). در تاریخ بلعمی - که تکمله‌ای است بر تاریخ‌الرسال والملوک محمدابن جریر طبری - در وصف انسان نخستین نوشته شده است که خداوند دو تن را آفرید که در آسمان‌ها می‌زیستند، بدون اینکه اندوه و ناراحتی داشته باشند. اینان سپس به زمین آمدند و سه هزار سال در زمین زیستند، باز هم بدون اینکه بیماری و اندوهی به آنان برسد. ماه‌هایی که این

دو تن در آسمان به آسایش زندگی کردند، ماه‌های حمل و ثور و جوزا بود؛ همچنین، ماه‌هایی که در زمین اندوهی به این دو تن وارد نشد، ماه‌های سرطان و اسد و سنبله بود. به روایت بلعمی، «پس چون به سال میزان رسید، پتیاره و اندوه و بیماری پدید آمد. پس کیومرث پدید آمد و گویند او آدم بود و پادشاه شد بر زمین، بر آب و گیاه و رستنی‌ها، و دیگر چیز نبود.» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۲)

بلعمی نقل می‌کند در بین مردم درباب اینکه کیومرث کیست، اختلاف نظر وجود دارد، و در این باره هر کس اظهارنظری می‌کند. به روایت او، گروهی از ایرانیان او را همان آدم می‌دانند که نسل بشر از وی متولد شده‌اند و «او را گل شاه خوانند؛ زیرا از گل آفریده [شده] است، و بر گل پادشاهی کرد [و جفت او] حوا از گل بود.» به گفته بلعمی، معنی «کیومرث»، «زنده گویا» است که همان «حی ناطق میت» است. بلعمی نقل می‌کند کیومرث و جفتش به‌واقع «مشی و مشایه» هستند که گیاه بودند و از زمین برآمدند و سپس شکل مردمان امروزی پیدا کردند (همان، ص ۱۲۷-۱۲۶). کیومرث در اساطیر باستانی ایران جایگاه مهمی دارد و در *اوستا* نام او با احترام و احتشام یاد شده است. در روایت *اوستا*، کیومرث نخستین انسانی است که به فرامین اهورامزدا گوش فراداد و نژاد و سرزمین آریایی از او پدید آمد (*اوستا*، ۱۳۴۳: ۲۵۹). به روایت *بندهش*، خداوند ابتدا آسمان، و سپس آب و زمین و گیاه و گاو را آفرید و زان پس کیومرث را خلق کرد. وقتی کیومرث درگذشت، تخمه‌اش به زمین رفت. از آن تخم، مشی و مشیانه شکل گرفتند «که از ایشان، رونق جهان و نابودی دیوان و از کارافتادگی اهریمن بود.» (*بندهش*، ۱۳۶۹: ۶۶). در *زاد اسپرم* نوشته شده است چون کیومرث درگذشت، سپندارمذ یا ایزد زمین چهل سال او را نگهداری کرد و در پایان چهل سال، مشی و مشیانه سربرآوردند. (بهار، ۱۳۵۲: ۳۱)

یعقوبی - مورخ شیعه - روایاتی را که در بسیاری از منابع درمورد کیومرث و آدم ذکر شده است و اغلب سخنان پارسیان را درمورد کیومرث رد می‌کند:

پارسیان برای پادشاهان خود چیزهای بسیاری ادعا می‌کنند که قابل قبول نیست؛ از قبیل فزونی در خلقت تا آنجا که برای یک نفر چندین دهان و چندین چشم و برای دیگری صورتی از مس و بر شانه دیگری دو مار که مغز سر مردان خوراک آنها است، باشد، و همچنین زیادی عمر و دفع مرگ از مردم مانند اینها، از اموری که عقل آن را نمی‌پذیرد و در شمار بازی‌ها و یاوه‌گویی‌های بی‌حقیقت قرار می‌دهند. پیوسته خردمندان و دانایان عجم و بزرگان و شاهزادگان و دهقانان‌شان و اهل علم و ادب این‌گونه مطالب را نگفته و صحیح ندانسته، از حقیقت برکنار شمرده‌اند. (یعقوبی، ۱۳۶۶: جلد اول، ص ۱۹۳)

یعقوبی در ادامه آورده است که در ذکر وقایع پادشاهان ایرانی، معیار را خرد قرار داده است، و برخی از حوادث را به این دلیل که مردم انکار می‌کنند و آنها این مطالب را «از خرد بدور می‌دانند»، از نقل آنها صرف‌نظر کرده است (همان، ص ۱۹۴). ابن اثیر به نقل از طبری، گفته است در اینکه کیومرث «پدر پارسیان است، در میان دانشوران امت هیچ ناسازگاری نیست». بنابر همین روایت، ذکر تاریخ ایران براساس توالی شاهان، ساده‌تر از پژوهش درباره زندگی پادشاهان دیگر امت‌ها است که از آدم نسب می‌برند، زیرا ایرانیان «پادشاهی پیوسته داشتند و فرمانروایی برای فرزندان‌شان پیوست و برای دیگران چنین پیوستگی پایداری پدید نیامد». (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ج اول، ص ۵۲-۵۱)

در برخی روایات منابع تاریخ ایران دوره اسلامی آمده که آدم اسمی است ایرانی، و در این باب می‌نویسند:

آنچه امام نوری در *تهذیب الاسماء واللغات* نقل کرده که نام همه پیغمبران عجمی است الا چهار کس: آدم و صالح و شعیب و محمد صلی الله علیه و سلم، مؤید این اقوال است. (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۱۸)

در *شاهنامه* فردوسی، از آدم و یا کیومرث به عنوان «ابوالبشر» یاد نشده است، بلکه به منزله پادشاهی ذکر شده که سی سال هم سلطنت کرده است.

با اوصافی که آمد، کیومرث، شخصیتی است مشهور در تاریخ ایران، حتی به روایت مورخان مسلمان. هیچ مورخی، وجود کیومرث را انکار نکرده، اما موضوع در نحوه طرح تاریخ است در نزد کسانی که انگیزه‌های سیاسی داشتند. جلال‌الدین میرزا به تبعیت از *دساتیر*، به جای تأکید بر حقیقت تاریخ ایران پیش از اسلام، بر مطالب غیرمستند تکیه دارد. او به پیروی از *شارستان* و *دبستان مذاهب* و البته *دساتیر*، سلسله گلشائیان را به چهار دوره پیشدادیان و کیانیان و اشکانیان و ساسانیان تقسیم می‌کند؛ که در این بین، نامی از هخامنشیان نیست. نخستین گلشائیان – همان‌طور که عنوان شد – کیومرث و آخرین آنها یزدگرد سوم ساسانی بود.

جلال‌الدین، فیثاغورث – فیلسوف مشهور یونان – را کسی معرفی کرده که دبستانی در ایتالیا بنیاد نهاده است (جلال‌الدین میرزا، ۱۹۰۴ م: ۶۶). حتی اطلاعات او در مورد اسکندر مقدونی، با خرافات و افسانه‌سازی‌ها توأم است و کمتر ارتباطی با واقعیات تاریخی دارد. جلال‌الدین میرزا در *نامه خسروان*، همیشه شاهان ایران پیش از اسلام را ستوده و البته سرکوب جنبش‌های اجتماعی و سیاسی مثل نهضت مانویان را با رضایت نقل کرده است. نکته بسیار مهم این است که وی به تبعیت از روایات برخی مؤبدان زرتشتی و برخی اطلاعات تاریخی، کشتار مانویان را به دلیل «کجی اندیشه» دانسته است (همان، ص ۲۵۱). کج‌اندیشی و مفهوم آن، تاریخی به قدمت تاریخ ایران زمین و حتی تاریخ بشریت دارد. در دوره‌ای که جلال‌الدین میرزا در آن می‌زیست، کم نبودند کسانی که به «فساد عقیده» متهم می‌شدند؛ و بحث درباره فساد عقیده، حتی به عصر مشروطیت هم راه یافت. کج‌اندیش در تداول قدمایی آن، کسی است که اندیشه‌هایش با تلقی‌های رایج مذهب رسمی منافات دارد و مواضع فکری او با آیین رسمیت یافته مغایر است. اگر جلال‌الدین میرزا به مفهومی به نام «کج‌اندیش» باور داشت، دیگر نباید مدعی برابری و آزادی و برادری می‌شد؛ همچنین، نمی‌توانست از عدل و داد و مدارا سخن به میان آورد. واضح است وقتی او

عده‌ای را به دلیل منافات داشتن باورهایشان با دین رسمی «کج‌اندیش» نام می‌نهد، استقرار موازین عدل و داد را منحصر به پیروان دین راست می‌داند. با این نگاه به مفهوم عدل، بخش عظیمی از ساکنان ایران‌زمین از دایره شمول عدل و داد بیرون می‌مانند. پس، اندیشه‌های جلال‌الدین میرزا در ماهیت خود، برخاسته از نوعی فرهنگ دینی بود که ریشه‌ای استوار در شکل‌بخشیدن به روابط و مناسبات اجتماعی و سیاسی مردم داشت. همین نگاه، به تفسیر جنبش مزدکیان راه یافته است. در نزد جلال‌الدین میرزا، اساس، دفاع از شاهان ایران پیش از اسلام است؛ پس بیهوده نیست که وی جنبش مزدکی را هم مطرود و مذموم می‌شمارد. جلال‌الدین باینکه از سخنان «بلندپایه» اردشیر در مورد دادگری بحث کرده و باینکه از قول او آورده است که پادشاهی نمی‌توان کرد الا با سپاه، سپاه هم با زر و سیم به دست می‌آید، و زر و سیم نیز با عدل و داد نسبت به زیردستان حاصل می‌شود (همان، ص ۲۷۳)، مزدکیان را از شمول این قاعده مستثنی می‌سازد. او خسرو انوشیروان را در سرکوب جنبش مزدکی محق می‌داند، از آن روی که مزدک بامدادان «زنان و خواسته» را اشتراکی می‌دانست و ازدواج با محارم را نهی نمی‌کرد (جلال‌الدین میرزا، ۱۹۰۴ م: ۳۱۸-۳۴۰). براساس این داوری که چندان هم درست نبود، جلال‌الدین میرزا رفتار خشونت‌آمیز و توأم با قساوت انوشیروان را با مزدکیان، با نوعی رضایت نقل کرد. این شاهزاده قاجاری، تعصب در کیش زرتشتی را به جای تعصب دینی روحانیان مسلمان زمان خود نشانده؛ از این حیث، او نه تنها بر دیگران برتری نداشت، بلکه به درجات فروتر از آنان بود.

جلال‌الدین میرزا قادر نبود در علل و عوامل «زوال» تمدن ایران پیش از اسلام، تأمل عقلانی کند؛ به همین دلیل، اغلب عامل خارجی را باعث و بانی انحطاط ایران می‌دانست. او ضمن اینکه اعراب و ترکان را باعث ویرانی ایران‌زمین تلقی می‌کرد، هرگز ننوشت چرا تمدن عظیم و جهانگیر ایران به دست کسانی مضمحل شد که

### روایت و فراروایت تاریخی در اندیشه جلال‌الدین میرزا قاجار ۳۱

به قول امثال جلال‌الدین میرزا، از فرهنگ و مدنیت بویی نبرده بودند. در نامه خسروان، به جای تأمل عقلانی، تقدیرگرایی در زوال قدرت برخی از پادشاهان مدخلیت یافته است؛ برای مثال، خسرو پرویز با اینکه از طریق ستاره‌شناسی از راز اضمحلال کشور به دست یکی از جانشینانش مطلع می‌شود قادر نیست از این سرنوشت شوم بگریزد (همان، ص ۴۰۷-۴۰۱). به همین سیاق، او نتوانست پی ببرد که چرا اعراب، ایران یا به قول او «کشور به این بزرگی» (همان، بخش دوم: ص ۱۰) را تسخیر کردند و کسی هم نتوانست کاری انجام دهد.

اطلاعات جلال‌الدین میرزا از تاریخ، بسیار سطحی است و از این بالاتر، قضاوت‌های اوست از این تاریخ. او چنگیز و تیمور را می‌ستود و از اینکه تیمور - این خونریز مشهور - به روایت او، مانع ستمگری «بیدادگران» در حق «زیردستان» شده است، ستوده می‌شود (همان، بخش سوم: ص ۴۹). او در وصف تاریخ مغولان، فقط هنگامی زبان انتقاد علیه آنان می‌گشاید که «سعدالدوله جهود» را به وزارت در دستگاه ارغون گماشتند و او کوشید آیین اسلام و مغولان را برچیند و «آیین پوسیده جهودان» را ترویج کند و آنها را روی کار آورد (همان، ص ۳۶-۳۵). در نامه خسروان، بیگانه عامل ویرانی ایران زمین تلقی می‌شود؛ اما نکته در این است که جلال‌الدین میرزا مغولان و تیموریان را گویی بیگانه نمی‌داند، شاید به این علت که طبق روایتی، سلسله نسب قاجارها به مغولان می‌رسید. اعتمادالسلطنه می‌نویسد: سلسله‌النسب قاجاران، به قراچارنویان - چهارمین نیای تیمورلنگ - می‌رسید (اعتمادالسلطنه، ۱۲۹۴ ق. : جلد اول، ص ۵۰). اطلاعات جلال‌الدین میرزا از دوره‌های صفویه، افشاریه و زندیه هم چیزی بر معلومات خواننده نمی‌افزاید و جز برخی تمجیدهای او از شاه‌عباس کبیر، نادرشاه افشار و کریم‌خان زند، نکته خاصی دربر ندارد. تنها ویژگی نامه خسروان آن است که تاریخ عمومی ایران را با زبان فارسی سره نگاشته است.

نوع روایت تاریخی *نامه خسروان*، شباهت تامی با *دساتیر* دارد؛ حتی ترتیب مطالب آن کاملاً شبیه «فهرست نامه‌های پیغمبران» در *دساتیر* است؛ ترتیب حوادث دوره شاهان نیز به همان ترتیب *دساتیر* است. اما واقعیت این است که لغات وضع شده جلال‌الدین میرزا یا کسانی که با او رایزنی می‌کرده‌اند، نه تنها از حیث زبانی بلکه از نظر مأنوس بودن و سادگی بر واژه‌های *دساتیری* برتری دارند. جلال‌الدین میرزا البته نتوانست در برابر برخی واژه‌ها معادلی دقیق بسازد تا بتواند تاریخ کشور را در قالب مفاهیم تفسیر کند. او خود، لغت تاریخ را «داستان» نامید و مورخ را «داستان‌سرا» خواند. همین معادل‌سازی، خود از جایگاه غیرعقلانی و ناچیز تاریخ در ذهن کسانی مثل جلال‌الدین میرزا نشان دارد. تاریخ<sup>۱</sup> در نزد برخی فلاسفه متأخر، مفهومی چون داستان<sup>۲</sup> را به ذهن متبادر می‌سازد و به این شکل، تفاوت بین این دو مفهوم از میان برداشته می‌شود (ویلسون<sup>۳</sup>، ۱۹۹۹: ۱۱۴). اما این نظریه پردازان، از جمله هایدن وایت، با ارجاع به مورخانی مثل میشله، رانکه، الکسی دو توکویل و بورکهارت و فلاسفه تاریخ از جمله هگل، مارکس، نیچه و کروچه (وایت، ۱۹۷۳: x)، به این نظریه دست یافته‌اند. از آنجاکه در ذهن جلال‌الدین میرزا، تاریخ مضمونی فلسفی نداشت، بعید به نظر می‌رسد او چنین مقارنه‌ای را در ذهن داشته است. اما لغات دیگری که او به کار می‌گرفت، چه به نقل از *شاهنامه* فردوسی بوده باشد و چه او خود یا به کمک دستیارانش آنها را ساخته باشند، امروز هم نه تنها در منابع مکتوب، بلکه حتی در محاورات روزمره مردم به کار گرفته می‌شوند. لغاتی مثل آیین، پیغمبر، ستیز، کنکاش، پرستشگاه، تنگدستان، کشورگشایی، زادبوم، کشور، پیکار و دیهیم، همه لغاتی هستند که در *نامه خسروان* در برابر معادل‌های عربی آمده‌اند و امروز هم حتی مردم عادی آنها را به کار می‌گیرند. جلال‌الدین میرزا در نامه‌ای بر آخوندزاده ایراد

---

1. history

2. story

3. Wilson, Norman J.



گرفت که چرا وقتی لغات فرانسه را می‌آورد، آنها را به لهجه و یا زبان عربی بیان می‌دارد، مثل تلغرافیا، پلتیقا، قولنل و قرامر که به ترتیب برای تلگراف، پلتیک، کلنل و گرامر وضع شده‌اند. او نوشت چرا آخوندزاده کریستف کلمب را خریستوفور قولومب، کرتیک را قرتیقا، متماتیک را ماتیماتیقا و کورسپندانس را قوریسپوندیس می‌نویسد. جلال‌الدین از آخوندزاده خواست لغات روس و فرانسه را به همان شکلی که روس‌ها و فرانسوی‌ها استفاده می‌کنند، بنویسد. (آخوندزاده، ۱۹۶۳ م. : ۷۷-۳۷۶)

شاید لازم باشد ذکر شود که دکتر محمد معین بر این باور است که بسیاری از لغاتی را که نویسنده *دساتیر* یا پیشروان دیگر فرقه آذرکیوانی به کار گرفته‌اند، برگرفته از لغاتی است که ابن سینا به کار می‌برده است. او به مقایسه اصطلاحات فرقه آذرکیوانیان و *دانشنامه علایی* ابن سینا اشاره می‌کند که مبین و معرف چنین ارتباطی است. معین لغاتی را که بین ابن سینا و آذرکیوانیان مشترک است، به این شرح می‌داند: آخشیح، افراز، انباز، پذیرا، توانش، جنبش، خواست، چگونگی، فرهنگ، کام، کنش و گونه؛ و از واژه‌هایی که در آثار دیگر آذرکیوانیان آمده است، به نظر معین می‌توان به افزار، بخشایشگر، بزه، پاداش، پژوهش، تاب، جاوید، دریافت، رستنی، رهبر، زدودن، فرزانه، گزارش، گنجور، منش، ناگزیر، نکوهیده، نگار، نوا و نیرو اشاره کرد (معین، ۱۳۶۷: ۵۷۱-۵۲۹). حتی با پذیرش این نظر، نگاهی گذرا به متن *دساتیر*، نشان‌دهنده آن است که اکثریت قریب به اتفاق لغات آن، هیچ نسبتی با فرهنگ و ادبیات ایران پیش از اسلام ندارد و به همین دلیل هرگز نه تنها بین توده‌های مردم بلکه حتی بین تحصیلکردگان جایی پیدا نکرده است.

#### نتیجه

تحول نگاه تاریخ‌نگاری ایران در عصر ناصری را می‌توان در اتکا بر میراث ایران پیش از اسلام از سویی، و گرایش به سره‌نویسی از سوی دیگر، عنوان کرد. در این

تاریخ‌نگاری‌ها نیز غلبه با افسانه‌سازی‌های رایج در بین وقایع‌نگاران است. از این مهم‌تر، برخی از این تاریخ‌نگاری‌ها، خود مبین زوال اندیشه تاریخی در ایران زمین است. این تاریخ‌نگاری‌ها، تاریخ ایران باستان در تقابل با دوران اسلامی آورده شده و هرگز در این نکته تأمل نشده که دوران تاریخ ایران اسلامی نه تنها به لحاظ توالی تاریخی بلکه به دلیل مضمون اجتماعی، ادامه دوران تاریخ ایران پیش از اسلام است. از آنجا که بحث زایش نو از دوران کهن برای مورخان عصر ناصری و از جمله جلال‌الدین میرزا شناخته شده نبود، نمی‌توانستند راز استیلای اعراب بر ایرانیان را دریابند. دیگر آنکه چون این دسته از مورخان به مفهوم «زوال» و علل رسوخ انحطاط در تاروپود هرگونه تمدنی، از آن جمله تمدن ایران پیش از اسلام، نیندیشیدند و آن را به قلمروی آگاهی تاریخی منتقل نکردند، نتوانستند اندیشه کنند که چرا حکومت ساسانی به دست اعراب متلاشی شد.

اگرچه برخی فلاسفه متأخر، مورخان را کسانی می‌دانند که فقط مدعی دستیابی به حقیقت‌اند و به نظر آنها عینیت در تحقیق تاریخی بی‌معنا است (فولبروک<sup>۱</sup>، ۲۰۰۲: ۲۹) و عده‌ای دیگر بر این نظر، مناقشات عدیده وارد کرده‌اند - از جمله نوشته‌اند کار مورخ، بررسی اسناد و مدارک تاریخی به منظور نیل به حقیقتی تاریخی است (ایگرس<sup>۲</sup>، ۱۹۹۷: ۱۴۰) و از این زاویه، مورخ چیزی را جعل نمی‌کند و فقط اطلاعات و پرسش‌های خویش را عرضه می‌دارد (همان، ص ۶۷) و باینکه گفته‌اند کار مورخ، گردآوری ادله و شواهد است تا از گذشته تفسیر به عمل آورد و آن را بازسازی کند (تامپسون، ۲۰۰۴: ۶۲) و گرچه مورخ خواسته یا ناخواسته، ارزش‌ها، تخیلات و داوری‌های خویش را به پژوهش تاریخی خویش تحمیل می‌کند، این موضوع امری است بدیهی، زیرا مورخ انسان است و انسان هم داوری‌ها، ارزش‌گذاری‌ها و اندیشه‌های خاص خود را دارد، با همه این اوصاف، روایت جلال‌الدین میرزا از

---

1. Fulbrook, Mary  
2. Iggers, George G.

تاریخ، حقیقتاً چیزی نیست جز جعل واقعیت که مبتنی است بر یک فراروایت تاریخی. این فراروایت، ذهنیتی است که با کلمات دساتیری، خود را برون می‌فکند و دستمایه آن چیزی نیست جز نادیده گرفتن بخش عظیمی از تاریخ ایران که با اسلام درآمیخته است. با روش جلال‌الدین میرزا، مدعیاتش اثبات‌ناپذیر<sup>۱</sup>ند و ارزش شناخت‌پذیری<sup>۲</sup> تاریخ را به شدت تنزل می‌دهند.

### پی‌نوشت‌ها

۱. سپهر، جلال‌الدین میرزا را فرزند پنجاه‌وهشتم فتحعلی شاه می‌داند.
۲. چاپی از این کتاب با مشخصات زیر در زمان ناصری در تهران منتشر شد:  
نامه خسروان. ۱۲۸۸ ق. تهران: چاپخانه علیقلی خان قاجار.  
ظاهراً در اوایل انقلاب، چاپی از این کتاب در سازمان انتشارات انقلاب اسلامی در تهران بدون تاریخ، نشر و توزیع شده است.
۳. نک: اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان؛ ۱۳۶۷؛ *مرآة‌البلدان*؛ به کوشش عبدالحسین نوائی و جلال محدث؛ ج ۲؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران؛ ص ۱۰۹۱.
- محمدجعفر خورموجی گزارش می‌دهد جلال‌الدین میرزا مدتی در مدرسه دارالفنون در علوم مختلف، از جمله «علوم حربیه»، تحصیل کرده است *حقایق‌الخبار ناصری*، ۱۳۴۴، به کوشش حسین خدیوجم، تهران: انتشارات زوار، ص ۲۵۸.
۴. نسخه‌ای از این کتاب، در کتابخانه حضرت معصومه (س) نگهداری می‌شود که ۱۴۶ صفحه است. ظاهراً این کتاب برای کودکان نوشته شده است تا با تاریخ ایران آشنا شوند.
۵. درمورد فراموشخانه و نحوه تشکیل آن، الگار (Algar, Hamid)، ۱۹۷۳: ص ۲.
۶. درمورد فعالیتهای او، ← راس، ۱۳۷۳: ۴۹۸-۵۱۱.
۷. برای تصویری از الیسون و ریش او، بنگرید به همان، ص ۴۹۷.
۸. عنوان کامل کتاب این است: *نامه خسروان؛ داستان پادشاهان پارسی به زبان پارسی که سودمند مردمان به‌ویژه کودکان است؛ نخستین نامه: از آغاز آبادیان تا انجام ساسانیان.*

---

1. disconfirmability

2. Knowability

۹. این را خود جلال‌الدین میرزا به تصریح در عنوان بخش دوم کتاب خود آورده است.
۱۰. شاید برای نخستین بار، شریاجی داداباهائی بهاروچا (Sheriaji Dadabhai Bharucha) در دهمین کنگره بین‌المللی مستشرقین در ژنو به سال ۱۸۹۴ میلادی، یک سخنرانی دربارهٔ *دساتیر* انجام داد. متن این سخنرانی به سال ۱۹۰۷ میلادی، درست در ببحوئه مشروطهٔ ایران، در بمبئی چاپ شد.
۱۱. فیروزبن ملاکاوس، در بخشی با عنوان «ذکر در حصول کتاب *دساتیر* و سبب ترجمهٔ آن در زبان انگریزی»، این مطالب را نوشته است. در این متن، کتاب *دساتیر* با همان لغات وضع شدهٔ آذر کیوانیان چاپ و تفسیری از ملافیروز هم در آن درج شده است. ملافیروز، فرهنگی از اصطلاحات و واژه‌های منسوخ شدهٔ *دساتیر* را در همین متن ارائه داده است تا متن قابل فهم‌تر شود. نسخهٔ دیگری از این تفسیر، با این مشخصات موجود است: *فرهنگ لغات دساتیر*، کتابخانهٔ ملافیروزبن ملاکاوس، بمبئی، 26 RII. این نسخه به‌واقع همان فرهنگی است که ملافیروز در کتاب *دساتیر* آورده است و به‌شکلی مستقل نگهداری می‌شود. همچنین، متن انگلیسی *دساتیر* و تفسیری بر آن چاپ و این کتاب مجموعاً در دو جلد منتشر شده است. این کتاب سال‌ها بعد در هندوستان با این مشخصات منتشر شد: ملافیروزبن ملاکاوس، ۱۸۸۸ م، *دساتیر آسمانی*، بمبئی: دت پرساد پرس. در مورد نقدی بر *دساتیر*، از خود زرتشتیان، ← شهردان.
۱۲. نخستین چاپ این کتاب در لندن با مشخصات زیر منتشر شد:
- Malcolm, Sir John. 1515. *The History of Persia, from the Most Early Period to the Present Time: Containing an Account of the Religion, Government, Usages, and Character of the Inhabitant of that Kingdom*, 2 Vols. London: For John Murray and Longman Co.
۱۳. در مورد آذر کیوان و کتاب *دبستان مذاهب*، نک:
- "Azar (adar) Keyvan", by Hanry Corbin, in: *Encyclopaedia Iranica*, Vol. III; & "Dabestan-e- Mazaheb", by Fatholah Mojtaba'I, in *Ibid*, Vol. VI.
۱۴. این رساله به کوشش سیاوخش بن اورمزدیار بن سیاوخش آذری چاپ شده و همو مقدمه‌ای بر آن نگاشته است.
۱۵. جلال‌الدین میرزا خود انگیزهٔ نگارش *نامهٔ خسروان* را آموزش تاریخ به کودکان ذکر کرده است.

### کتابنامه

- آخوندزاده، میرزافتحعلی. ۱۹۶۳. *الفبای جدید و مکتوبات*. به کوشش حمید آراسلی و حمید محمدزاده. باکو: آکادمی علوم آذربایجان.
- آدمیت، فریدون. ۱۳۴۹. *اندیشه‌های میرزافتحعلی آخوندزاده*. تهران: خوارزمی.
- آقاخان کرمانی، عبدالحسین. ۱۳۲۶ق. *آیینة سکندری*. به کوشش میرزاجهانگیرخان صوراسرافیل. تهران: بی‌نا.
- ابن‌اثیر، عزالدین. ۱۳۷۰. *تاریخ کامل*. ج ۱. ترجمه محمدحسین روحانی. تهران: انتشارات اساطیر.
- ابوعلی محمدبن محمدبن بلعمی. ۱۳۵۳. *تاریخ بلعمی*. به تصحیح محمدتقی بهار و به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: کتابفروشی زوار.
- اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا. ۱۳۷۰. *اکسیرالتواریخ*. به کوشش جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ۱۲۹۴ق. *مرآت‌البلدان ناصری*. ج ۱. تهران: چاپ سنگی.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۰۹ق. *دررالتیجان فی تاریخ بنی‌اشکان*. تهران: دارالانطباعات و دارالترجمه.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۶۷. *مرآة‌البلدان*. به کوشش عبدالحسین نوائی و جلال محدث. ج ۲. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- امانت، عباس. ۱۳۸۳. *قبله عالم*. ترجمه حسن کامشاد. تهران: کارنامه.
- اوستا، نامه مینوی آیین زرتشت. ۱۳۴۳. به کوشش جلیل دوستخواه، از گزارش ابراهیم پورداود. تهران: شرکت سهامی افست.
- بهار، محمدتقی [ملک‌الشعراى بهار]. ۱۳۳۷. *سبک‌شناسی*. ج ۳. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بهار، مهرداد. ۱۳۵۲. *گزیده‌های زادسپرم*. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- پارسی، بهرام‌بن فرهادبن اسفندیار. ۱۲۷۰ق. *شارستان چهارچمن*. بمبئی: بی‌نا.
- پورداود، ابراهیم. ۲۵۳۵/۱۳۵۵. *فرهنگ ایران باستان*. ج ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ . ۱۹۲۷م. *سوشیانس موعود مزدیسنا*. بمبئی: هور.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۳۱. *هرمزنامه*. تهران: بی‌نا.
- جلال‌الدین میرزا قاجار. ۱۲۸۸ق. *نامه خسروان*. تهران: چاپخانه علیقلی خان قاجار.
- \_\_\_\_\_ . ۱۹۰۴. *نامه خسروان*. بمبئی: دت پرساد پرس.
- حکمت، علی‌اصغر. ۱۳۲۳. *پارسی نغز*. تهران: بی‌نا.

## ۳۸ فرهنگ، ویژه تاریخ

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین‌الحسینی المدعو به خواندمیر. ۱۳۳۳. تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار بصر. با مقدمه جلال‌الدین همائی. تهران: انتشارات کتابخانه خیام.

خورموجی، محمدجعفر. ۱۳۴۴. حقایق‌الاحبار ناصری. به کوشش حسین خدیوچم. تهران: انتشارات زوار.

دیوان‌بیگی شیرازی، احمد. ۱۳۶۴. حدیقه‌الشعراء. جلد اول. به کوشش عبدالحسین نوائی. تهران: زرین.

راس، لرد کین. ۱۳۷۳. قرون عثمانی. ترجمه پروانه ستاری. تهران: کهکشان.

روزنامه دولت علیه ایران. ضمیمه شماره ۵۰۱. ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۲.

سپهر، محمدتقی [لسان‌الملک]. ۱۳۸۵ق. ناسخ‌التواریخ. ج ۲. به کوشش محمدباقر بهبودی. تهران: اسلامیة.

شهرستانی، محمدبن عبدالکریم. ۱۳۸۴. الملل والنحل. ج ۱. ترجمه سیدمحمدرضا جلالی نائینی. تهران: اقبال.

شهمردان، رشید. ۱۳۶۳. فرزندگان زرتشتی. تهران: فروهر.

\_\_\_\_\_ . ۱۹۲۸. دساتیر، کتاب آسمانی نیست. بمبئی: هور.

شیرازی، میرزا ابراهیم. ۱۳۶۶. منتخب‌التواریخ. به کوشش ایرج افشار. تهران: علمی.

عضدالسلطنه، احمد میرزا. ۱۳۵۵. تاریخ عضدی. به کوشش عبدالحسین نوائی. تهران: انتشارات بابک.

غالب، اسدالله‌خان بهادر. ۱۸۵۸م. دستنبو. آگره: مطبع مفید خلاق.

غالب، میرزا اسدالله‌خان. ۱۹۶۹م. درفش کاویانی. به اهتمام محمدباقر. لاهور: پنجاب یونیورسیتی.

فروغی دادگی. ۱۳۶۹. بندهش. گزارنده: مهرداد بهار. تهران: طوس.

فروغی، محمدحسین. ۱۳۱۵-۱۳۱۳ق. تاریخ سلاطین ساسانی که طبقه چهارم از ملوک فرس یا پادشاهان عجم بوده‌اند. تهران: اداره انطباعات دولتی.

\_\_\_\_\_ . ۱۳۱۸ق. تاریخ ایران از اول تاریخ تا کنون به سبک این عصر و زمان. تهران:

شرکت طبع کتاب.

مازندرانی، محمودبن یوسف [مفتاح‌الملک]. ۱۳۲۵ق. خلاصه‌التواریخ. تهران: چاپ سنگی.

مالکم، سرجان. کتاب تاریخ مستطاب سرجان ملکم بهادر. ۱۸۷۲م. ترجمه میرزا اسمعیل حیرت.

بمبئی: میرزا محمدعلی کشگول شیرازی.

## روایت و فراروایت تاریخی در اندیشه جلال‌الدین میرزا قاجار ۳۹

- محیط طباطبائی، محمد. ۱۳۲۷. *مجموعه آثار میرزا ملکم خان*. تهران: علمی.
- معصوم شیرازی، محمد (معصوم علیشاه). ۱۳۴۵. *طرائق الحقایق*. جلد سوم. به تصحیح محمدجعفر محبوب. تهران: انتشارات سنائی.
- معین، معین. ۱۳۶۷. «لغات ابن سینا و تأثیر آنها در ادبیات»، در: *مجموعه مقالات*، به کوشش مهدخت معین. تهران: انتشارات معین.
- ملا فیروزبن ملا کاوس. *فرهنگ لغات دساتیر*. کتابخانه ملا فیروزبن ملا کاوس. بمبئی. RII ۲۶.
- \_\_\_\_\_ . ۱۸۸۸ م/ ۱۲۷۵ یزدگردی. *دساتیر آسمانی*. بمبئی: دت پرساد پرس.
- هدایت، رضاقلی خان. ۱۳۳۹ الف. *روضه الصفاى ناصری*. جلد دهم. تهران: خیام.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح. ۱۳۶۶. *تاریخ یعقوبی*. ج ۱. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۳۹ ب. *مجمع الفصحاح*. جلد اول. به کوشش مظاهر مصفا. تهران: امیر کبیر.
- Algar, Hamid. 1973. *Mirza Malkum Khan, A Study in the History of Iranian Modernism*. Berkley: University of California Press.
- Amanat, Abbas. 1989. *Resurrection and Renewal; Making of the Babi Movement in Iran, 1844-1850*. USA: Ithaca.
- Encyclopedia Iranica*, Vol. III & Vol. VI.
- F. O. 1861. *Alison to Russell*. Tehra., 60/258. No. 120.
- Foucault, Michel. 1973. *The Order of Things; An Archeology of Human Sciences*. NY: Vintage Books.
- Fulbrook, Mary. 2002. *Historical Theory*. London: Routledge.
- Iggers, George G. 1997. *Historiography in the Twentieth Century; from Scientific Objectivity of the Postmodernism Challenge*. NH: University Press of New England.
- Malcolm, Sir John. 1815. *The History of Persia, from the Most Early Period to the Present Time: Containing an Account of the Religion, Government, Usages, and Character of the Inhabitant of that Kingdom*. 2 vols. London: John Murray and Longman Co.
- Manning, Patrick. 2003. *Navigation World History; Historians Create a Global Past*. NY: Macmillan.
- Mirza Huseyn of Hamadan. 1893. *The New History of Mirza Ali Muhammad, the Bab*. Translated by Edward G. Browne. Cambridge: the University Press.
- Mulla Firuz bin Kaus. 1818. *Desatir*. Bombay: the Courier Press.
- Palmer, Alan. 1992. *The Penguin Dictionary of Twentieth Century History*. London.
- Thompson, Willie. 2004. *Postmodernism and History*. New York: Macmillan.

- White, Hyden. 1973. *Metahistory; The Historical Imagination in Nineteenth Century Europe*. Baltimore: The John Hopkins University Press.
- Wilson, Norman J. 1999. *History in Crisis; Recent Directions in Historiography*. New Jersey: Prentice Hall.